

درآمد

صفوی و ناصرالدین شاه قاجار صدای هر دیگر باش و دگسرا ندیشی را به نام «سنی» و «بابی» خفنه می کردند؛ انسان آزاده در حکومت محمدعلی شاه به قتل می رسید که مشروطه خواه است و در دوران رضاشاه همان انسان، در بند و زنجیر، دهانش دوخته می شد که معارض سلطنت مشروطه است. هیچ تغییری در جهان آکنده از بیم و ناامیدی پدید نیامده است. در آلمان هیتلری می کشتند که طرف یهودی است و غیر ژرمن و از نژاد ناخالص؛ در آفریقای یان اسمیت هم شبیه این فرایند تکرار می شد. فاشیست‌ها می کشتند که کمونیست است، و کمونیست‌ها می کشتند که آنارشیست است. امروز نیز در اسرائیل مخالفان نژادپرستی و تجاوز را به جرم طرفداری از انتفاضه و فلسطین مستقل به قتل می‌رسانند. جنایت، جنایت است. قربانیان چه مزاری و هزاره و تاجیک باشند که به دست مرتجعان ملاءعمر و بن لادن از دم تیغ می‌گذشتند و چه فریب خوردگانی از قوم پشتون که توسط سربازان ژنرال دوستم در شبرغان زنده به گور می‌شدند. اصل موضوع تغییر نمی‌کند. قصابخانه عجیبی است دنیا. بسیاری از ما نویسندگان غیرحزبی و تحلیل‌گران بی‌طرف مسائل سیاسی - منظر بودیم که پس از پایان جنگ سرد و دوران چپ و راست گُشی و در غیاب يك ابرقدرت (اتحاد جماهیر شوروی) و به بن بست رسیدن دگرترین نظام جهانی نو و در نتیجه تکثر و تکثر قدرت در قالب قطب‌ها و چهره‌های جدیدی از قدرت سیاسی - اقتصادی در چارچوب اتحادیه اروپا، چین، هند، ژاپن و روسیه غیر کمونیست، شیوه تازه‌ای از پلورالیسم سیاسی، دیکتاتوری جهانی را پس بزنند و نسیم صلح و دوستی را بر فراز پرچم‌های رنگین و منکثر آزادی به جریان اندازد. اما آن چه در دو سال گذشته در گوشه و کنار جهان و بویژه مناطق پر آشوب خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز و بخش‌هایی از آمریکای جنوبی رفته است و سر آغاز آن با کمی سخت‌گیری به دولت رونالد ریگان و شکل‌بندی پروژه جنگ ستارگان و تداوم آن در سیاست باهریزی نظام جهانی نو در زمان بوش اول و لشکرکشی آمریکا به خلیج فارس پس از اشغال کویت - توسط رژیم بعث عراق - بازمی‌گردد و البته با تسامح می‌توان این تأخیر

چند دهه پس از قرارداد صلح و استنفالی؛ چند دهه پس از جنگ‌های خونین بین الملل اول و دوم؛ چند دهه پس از تشکیل سازمان ملل متحد؛ چند دهه پس از ورود جهان به دوران مدرنیته و عقلانیت و مدت‌ها پس از رقابت‌های خونبار در آسیاینا، رومانی، یونان، یوگسلاوی، بولیوی، آرژانتین، بیکار آگونه، السالوادور، شیلی، افغانستان، آذربایجان، تاجیکستان و ده‌ها کشور دیگر، همه شواهد و قراین از این امر خوفناک حکایت می‌کند که تنها دو سال پس از آغاز هزاره سوم روح و روحیه خبیث جنایتکارانی چون هیتلر، موسولینی، فرانکو، سوموزا، پینوشه، گالتیری و همه تزارها و ژنرال‌ها و سرهنگان در کالبد کسانی مانند اریل شارون، اسامه بن لادن، بوش دوم، صدام حسین و... دمیده شده است. در جهان معاصر شبیه‌سازی فقط توسط شرکت آمریکایی کلوناید صورت نمی‌گیرد، امروز کلونینگ و به عبارات دیگر تکثیر موجودات زنده بدون آمیزش جنسی، نباید پدیده‌ای یکسره ژنتیکی شمرده شود و در جهان سیاست نیز همه روزه شاهد چنین پدیده شومی هستیم. وجه مشترک چنین شبیه‌سازی‌هایی در عرصه علوم اجتماعی، تولید شبه انسان‌هایی است که عملکرد همه آنان در نهایت به کشتار مردم بی‌خبر از همه جا می‌انجامد. آنان در يك نقطه به هم می‌رسند و آن نقطه نیز جایی جز جسد انسانیت نیست. روزگار عجیبی است؛ روزگاری که سورخوران قدیمی سرنگون می‌شوند و آدمخواران تازه‌ای جای آنان را می‌گیرند و فاشیسمی جانشین فاشیسمی دیگر می‌شود. و نکته حیرت‌انگیز این که جاگیری فاشیست‌ها در دولت‌های یادگانی، پلیسی، بناپارستی، کودتایی و شبه انقلابی همسانی‌های چشمگیری دارد. سرهنگان یونان تفاوتی با ژنرال‌های شیلی نداشتند و دولتمردان افراطی اسرائیل و حتی فرانسه و ایتالیا نیز یادآور همانها هستند. به گواهی تاریخ اجتماعی ملت‌ها، چماق و تیانهچه و زندان و ترور و شکنجه توالتیترها از يك جنس است؛ اختلاف در بهانه‌ها و تاکتیک‌هاست. در زمان سلطان محمود غزنوی مخالفان حکومت را به اسم «شیعه» و «قرمطی» می‌جستند و نابود می‌کردند و در زمان شاه سلیمان

جهانی میان بیم و ناامیدی

دکتر محمد فراگوزلو

○ قاضیان دادگاه نورنبرگ که بر کرسی دلاوری نشستند تا بر توسعه طلبی و جنایات نژادپرستانه نازیهای آلمان خط بطلان بکشند، خود نمایندگان کشورهای غیر سیاسی، و در محکمه وجدان بشری، پرونده‌های آلوده به ننگین ترین جنایات دارند.

لایه‌های حزب لیکود به سطح قدرت سیاسی خزید، در دور فراندوم موفق شد همه ارکان قدرت رژیم صهیونیستی را قبضه کند. از منظری دیگر، شارون و لیکود در حال حاضر آخرین فرصت راست‌های افراطی اسرائیل برای سرکوب نهایی جنبش‌های آزادی‌بخش فلسطینی و اشغال تمام و کمال این سرزمین به‌شمار می‌روند. در واقع شارون و همدستانش برای زدن تیر خلاص به شقیقه فلسطین وارد میدان شده‌اند. این گروه خشن نه با مذاکره آشناست و نه اهداف و برنامه‌هایش کمترین سختی با صلح و آرامش دارد. شارون با اتخاذ دکترین «پاول»^۱ یا «کشتار حداکثر»، نقشه خود را نه روی میز مذاکره که بر میدان خونین جنگ ترسیم و پهن کرده است. در نیمه اردیبهشت ۸۱، دولت آمریکا به دنبال چند اقدام شکست خورده، یاسر عرفات و اریل شارون را به کاخ سفید فراخواند. اریل شارون با پرونده‌ای چند صد برگی که حکایت از کارهای انتحاری رزمندگان فلسطینی بر ضد شهروندان اسرائیلی داشت، به واشنگتن رفت. هدف شارون از جمع‌آوری این اسناد و نشان دادن آن به حامیان لرزان طرح‌های صلح، این بود که ضمن بستن دهان منتقدان خود، محافل کم‌و بیش میان‌روی آمریکا را نیز مجاب کند که برای همیشه یاسر عرفات و تشکیلات خودگردان را از عرصه ساز و کارهای سیاسی اسرائیل - فلسطین بیرون رانند و به فکر تراشیدن بدیلی گوش به فرمان صهیونیست‌ها باشند. در همان روزها بود که چند چهره فلسطینی به‌عنوان جایگزین یاسر عرفات مطرح شدند. دولت خودگردان و شخص عرفات متهم به حمایت از گروه‌های رادیکال فلسطینی و عملیات شهادت‌طلبانه و پلیس دولت خودگردان به علت عدم برخورد نظامی با گروه‌هایی چون «حماس» و پشتیبانی مالی از گردان شهدای الاقصی، همدست جریانهای به اصطلاح تروریستی معرفی شده بودند. تأکید می‌شد که چون کنترل بحران از دست یاسر عرفات خارج شده است، ایالات متحده باید حمایت صوری خود را از تشکیلات خودگردان قطع کند و اتحادیه اروپا و دیگر نیروهای بین‌المللی ذریبط را نیز وادارد تا سیاست سترون‌سازی فلسطینی‌ها و راه‌حل نظامی اسرائیل را مورد تأیید قرار دهند.^۲

تبارشناسانه را با اندکی تعجیل به حوادث افغانستان و فاجعه ۱۱ سپتامبر پیوند زد، همه و همه بر پیکر جهان معاصر شولایی از بیم و نومیدی می‌کشد....

اعراب و اسرائیل

در پی ترور اسحق رابین و به قدرت رسیدن حزب لیکود و پس از آن که بنیامین نتانیاهو نتوانست کیسه طمع اشغالگران صهیونیست را پر کند، هدایت بحران و جنگ و خونریزی در بطن یک زخم عمیق و مزمن، به نایب‌های از نسل منقرض شده فاشیست‌های دهه چهل و پنجاه میلادی سیرده شد.

اریل شارون، معجون عجیبی از خشم و نفرت و جنون نسبت به هر پدیده‌ای است که نامی از انسانیت و پناهجویی و آوارگی و زن و کودک و پیر و بیمار و اردوگاه مجروحان و بیماران و خستگان بر پیشانی دارد. قتل عام در اردوگاه جنین و کشتار در رام‌الله که به قولی سبب شد ژنرال شاتول موفاز (فرمانده ارتش اسرائیل) بسی از امثال ستوان کالی (قصاب دهکده مای لای در بیتنام) و جنایتکاران روستاهای دیر یاسین و کفر قاسم پیش افتند، چنان هولناک و شرم آور بود که حتی دوستان حزب لیکود در میان عقاب‌های جمهوری خواه کاخ سفید به تکاپو افتادند تا غائله را به گونه‌ای خاتمه دهند. و چنین بود که آنتونی زینی با پیام «هرچه زودتر از رام‌الله عقب‌نشینی کنید» به دیدار شارون رفت. پاسخ این بود که اسرائیلی‌ها تحت هیچ شرایطی منافع خود را طعمه معامله آمریکا و اعراب نخواهند کرد.

توطئه در مورد عرفات

با نگاهی واقع‌بینانه می‌توان اریل شارون را نماد تمام عیار همان جریانی دانست که یکی از طرفداران جوانش نخست‌وزیر پیشین اسرائیل (اسحق رابین) را به جرم عبور از خط قرمز صهیونیسم و نزدیکی بیش از حد به فلسطینی‌ها - بویژه در گفت‌وگوهای خوشبینانه‌ای که به پیمان اسلو انجامید - کشت.

این جریان تروریستی - فاشیستی که پس از یک دوره سردرگمی دولت‌های کارگری و ناکامی بنیامین نتانیاهو و ایهود باراک از درون افراطی‌ترین

کلاف کور در نوار غزه

چنان وسعت کم سابقه‌ای داد که حتی محل سکونت رهبر دولت خودگردان در رام‌الله نیز هدف حمله و محاصره نظامی قرار گرفت، و از حضور عرفات در اجلاس سران عرب (بیروت - فروردین ۸۱) جلوگیری شد. به دنبال این واقعه و شکوایه عرفات مبنی بر این که دولت آمریکا يك جانیه از اسرائیل حمایت می‌کند و موازین بی طرفی را از دست داده است، جورج بوش ضمن اظهاراتی واکنشی، از کمک‌های چند میلیون دلاری آمریکا به دولت خودگردان خبر داد و اعلام کرد که این حمایت در آینده نیز ادامه خواهد یافت و دولت آمریکا کماکان تشکیلات خودگردان را یگانه نماینده رسمی و قانونی فلسطینی‌ها می‌شناسد و از گسترش شهرک‌های یهودی نشین ناراضی است. این اظهارات مشکوک در شرایطی بیان می‌شد که هنوز جوهر امضای قرارداد فروش ۳۵ فروند هلی کوپتر جنگی «بلاک‌هاوک» و ده‌ها فروند هلی کوپتر «آپاچی» به اسرائیلی‌ها خشک نشده بود.

در هر صورت سرکوب خشن و بی سابقه جنبش انتفاضه و بویژه ماجراهای ضدآسانی بهار ۸۱ و سکوت و انفعال ایالات متحده و اروپا در برابر این حوادث، بسیاری از دولت‌های عربی را نسبت به حسن نیت آمریکا در خصوص حل مسالمت آمیز مسئله فلسطین دچار تردید جدی کرد. گفته می‌شود که در زدوخوردهای اسفند ۸۰ و فروردین ۸۱ در برابر کشته شدن يك سرباز اسرائیلی، دستکم ۱۵ فلسطینی به قتل رسیده‌اند. چنین فرایندی مؤید این نکته است که: الف. اسرائیلی‌ها همواره نیروی مهاجم و سرکوبگر بوده‌اند و دست بالا را در عملیات جنگی داشته‌اند. ب. فلسطینی‌ها نه تنها مدافع بوده‌اند بلکه ابزارهای عملیاتی لازم و کافی به منظور مقابله با مهاجمان در اختیار نداشته‌اند؛ ماجرای عجیبی که به «جنگ سنگ» مشهور شده است. آنان سالهاست که بر پایه «دکترین پاول»، حداکثر نیروی نظامی را به هنگام احساس تهدید به کار می‌گیرند. از سوی دیگر، دولت‌های اسرائیل - چه از حزب کارگر، چه از لیگود - در عمل ثابت کرده‌اند که کمترین پایبندی به قراردادهای بین‌المللی ندارند. آنها بر پایه سیاست کانتونیزه کردن سراسر فلسطین

بی گمان مسئله اعراب و اسرائیل و مناقشه بر سر سرزمین فلسطین در جریان يك پروسه طولانی شکل گرفته است و فراز و نشیب‌های بسیاری از زمان برپاشدن دولت اسرائیل و سپس جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد تا پیوستن مصر به پیمان صلح کمپ دیوید و پیمان اسلو به خود دیده است. اما دور جدید این منازعات، پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر در بسترهای متفاوتی آغاز شده است. فروریختن برج‌های دوگانه در بخش مانهاتان شهر نیویورک چنان ناباورانه و عظیم بود که به طور طبیعی مرکز ثقل افکار عمومی و سمت گیری‌های خبری و رسانه‌ای جهان را ناگهان یکسره متوجه افغانستان و القاعده کرد و ذهن غالب دولت‌های مسلمان نشین را - که گروهی از شهروندانانشان در القاعده گرد آمده و با آمریکا و غرب جنگیده بودند - مرعوب عملیات جنگی ایالات متحده و همپیمانانش کرد.^۴ اسرائیل از این فرصت بیشترین بهره را برد و به تهدیدهای خود در مورد گروه‌های فلسطینی تندرو جامعه عمل پوشاند. دامنه این کشتارها در ابتدای سال ۸۱ به اندازه‌ای گسترده و فجیع بود که مسائل افغانستان را با تمام اهمیتش يك چند تحت الشعاع قرار داد. این عملیات عنان گسیخته که حتی پناهجویان غیر نظامی در اردوگاه‌ها نیز از آن مصون نبودند، نمی‌توانست بی ارتباط با تغییر گرایش سیاست خاورمیانه‌ای دولت آمریکا صورت گرفته باشد. این سیاست که همواره تحت تأثیر لابی‌ایبک بوده است، پس از ۱۱ سپتامبر به گونه‌ای غم‌انگیز به سود اسرائیلی‌ها يك سویه شد و همین امر دست اریل شارون را برای تجاوز و خونریزی بیشتر تاحد تخریب و حشيانه اردوگاه‌های غیر نظامی باز کرد، چنان که در جریان قتل عام چنین، داستان کشتارهای صبرا، صور، صیدا و دیر یاسین از یادها رفت.^۵

در این میان، ترور یکی از دو وزیر مستعفی دولت اریل شارون و چند حمله انتحاری در مناطق اشغالی و شهرک‌های یهودی نشین بوسیله عناصر گردان شهدای الاقصی و نیروهای حماس - که به کشته شدن گروهی از شهروندان غیر نظامی اسرائیلی انجامید - دامنه درگیری‌های خونبار را

○ وقتی صدها گور جمعی انباشته از اجساد قربانیان جنایات صریحاً در برابر کشتارهای ناشی از بمبارانهای ناتو قرار می‌گیرد، به سادگی نمی‌توان دآوری کرد که در مسابقه جنون آمیز کشتار انسانها - از هر نژاد و مذهب - چه کسی پیش از دیگری سنگ تمام گذاشته است.

طرح‌های بسیاری به مرحله اجرا گذارده‌اند. وجود کانتون‌های صهیونیستی در کنار شهرهایی چون نابلس، رام‌الله، بیت‌الحم و ناصره و حصر و تفکیک دیگر مناطق فلسطینی نشین با این کانتون‌ها و با جاده‌های ویژه رفت و آمد اسرائیلی‌ها، نه فقط حضور مداوم اشغالگران را در همه نقاط حساس فلسطین تضمین کرده است، بلکه بیانگر توطئه شریانه‌ای است که انشقاق و در نهایت استحاله و نابودی فلسطینی‌ها را هدف گرفته است.

در جست‌وجوی صلح

در چنین بن‌بست خطرناکی، تنها برگ برنده اعراب به صورت یک طرح مبهم اما خوش‌بینانه از سوی امیر عبدالله بن عبدالعزیز رو شد؛ طرحی که از توقف کشتار، عقب‌نشینی اسرائیل تا مرزهای ۱۹۶۷، بازگشت آوارگان و سرانجام به رسمیت شناخته شدن دولت اسرائیل از سوی اعراب حکایت می‌کرد. این طرح که می‌توانست اسرائیل را در تنگنا قرار دهد،^۷ گرچه از سوی بیشتر کشورهای منطقه و جهان - حتی ایران و آمریکا - با استقبال محتاطانه روبه‌رو شد، اما مشخص بود که اسرائیل تن به عقب‌نشینی نخواهد داد و طرح ولیعهد عربستان را نخواهد پذیرفت، بویژه آن که چنین عقب‌گردی بخش شرقی بیت‌المقدس را هم شامل می‌شد. در این میان سران گرد آمده در بیروت (فروردین ۸۱)، در غیاب عرفات محصور در رام‌الله، به جای آن که همه توجه خود را به مسئله فلسطین و به کرسی نشاندن طرح امیر عبدالله معطوف کنند، در قطعنامه پایانی به حاشیه رفتند و به ادعای حاکمان امارات متحده عربی در مورد سه جزیره ایرانی در خلیج فارس پرداختند؛ انگار نعره فاتحان و غرش توبه‌ها و تانک‌های اسرائیل و ناله کودکان و زنان فلسطینی را نمی‌شنیدند. وقتی این صداها در بیروت شنیده نشد، طبیعی است که در کوالالامپور نیز که وزیران امور خارجه کشورهای مسلمان نشین را در خود گرفته بود، نمی‌توانست به درستی شنیده شود. در همین حال، رفتن آنتونی زینی و دیک چنی به منطقه، چنان که صاحب این قلم بر مبنای مواضع جنگ طلبانه چنی پیش‌بینی کرده بود،^۸ اسرائیلی‌ها را گستاخ‌تر کرد. پنداری دیک چنی به تل‌آویو رفته بود تا به اریل شارون اطمینان بدهد که: «بکشید؛ ماحمایت

می‌کنیم». پس از این سفر دوره‌ای بود که عملیات اسرائیلی‌ها در رام‌الله رهبر دولت خودگردان را نیز هدف قرار داد. گفته می‌شد معاون رئیس‌جمهوری ایالات متحده طرح تبعید عرفات به مصر را در منطقه دنبال می‌کند. در حالی که آمریکا به این نتیجه رسیده بود که جنگ ناعادلانه در فلسطین در آستانه یک فاجعه تمام عیار تا مرز به آتش کشیده شدن خاور میانه پیش رفته است، کالین پاول راهی منطقه کرد. پاول که پیشتر برای شارون پیام فرستاده بود: «زینی دارد می‌آید، هر چه زودتر از رام‌الله خارج شوید!»، می‌توانست به استناد سوابقش در دولت بوش اول و اتخاذ مواضع متعادل، به گونه موقت هم که شده، اسرائیلی‌ها را وادار به آتش‌بس و عقب‌نشینی از برخی مناطق اشغالی کند. وزیر امور خارجه آمریکا در مذاکرات خود با طرفین مناقشه دیدگاه‌های مثبتی ارائه و از جمله خاطر نشان کرد: «تا زمانی که اسرائیلی‌ها دست از حملات خود بردارند، ترور متوقف نخواهد شد و تاروژی که حمله اسرائیل به اردوگاه‌ها ادامه داشته باشد، مشکل لاینحل باقی خواهد ماند.» (همشهری، ۸۱/۱/۲۳) اما از همان آغاز نیز تصور صاحب این قلم بر آن بود که چنین روش‌هایی با توجه به حضور افراد جنگ طلب و ماجراجو در حکومت اسرائیل راه به جایی نخواهد برد. (ایران، ۸۱/۱/۲۰) شکست مأموریت‌های پی‌درپی ژنرال‌ها و دیپلمات‌های آمریکایی در مناطق اشغالی این حقیقت را آشکار کرد که گفتمان تجاوزکارانه اسرائیلی در لابی ایک مسأله شده است. در همین حال، امیر عبدالله بن عبدالعزیز در نیم‌گامه ۲۰۰۲ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۱) با طرح صلح خود به واشنگتن رفت تا مگر با حضور مستقیم در ایالات متحده و اثرگذاری بر مراکز قدرت و قانون‌های تصمیم‌سازی کاخ سفید، آمریکا را به تعدیل سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود وادار کند. گرچه نتایج سفر ولیعهد عربستان به آمریکا هیچ‌گاه به درستی دانسته نیامد، اما برگزاری اجلاس شرم‌الشیخ با حضور مصر، سوریه و عربستان در همان ماه و وجود برخی از روزنه‌ها، در مجموع بیانگر این نکته مهم بود که احتمالاً امیر عبدالله رهبران آمریکا را نسبت به بعضی مسائل مکتوم متعهد کرده است.^۹ این گمان وقتی

○ گرچه امروز دست کسانی چون ملاً عمر و بن لادن و دیگر بنیادگرایان تروریست از قدرت در افغانستان کوتاه شده است، اما این بدان معنی نیست که همه زمامداران و فرماندهان کنونی در افغانستان پیراسته از هر گونه جنایت ضد انسانی و بری از عملکردهای ضد حقوق بشری بوده‌اند.

نیستی نهفته است و هرگونه عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی به مفهوم سقوط در این دره خواهد بود.

طرح صلح امیرعبدالله که در سال ۲۰۰۲ مطرح شد، هیچ‌گاه از سوی طرفهای درگیر در ماجرای فلسطین جدی گرفته نشد، و در همان سال نیز به بونه فراموشی سپرده شد.

کانگسترها در افغانستان

از رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر تا برچیده شدن بساط بنیادگرایان تروریست در افغانستان زمان بسیار کوتاهی سپری شد. این زمان به اندازه‌ای فشرده بود که حتی برخی از ناظران سیاسی منطقه به این گمان رسیدند که آمریکا مدت‌ها پیش از ۱۱ سپتامبر نقشه سرکوب و براندازی طالبان و القاعده را کشیده و نیروهای نظامی خود را سازماندهی کرده بوده است. در هر صورت، دخالت نظامی آمریکا در افغانستان، به شیوه جنگ و کالتی، بار دیگر ثابت کرد که چنین رویکردهایی همواره ضریب خطاهای بسیار فاحش ضدانسانی دارد. تجربه عملیات نظامی در بالکان و کشته شدن انبوهی از مردم یوگسلاوی، کروواسی و بوسنی، هنوز آن قدر کهنه نشده است که یک جنگ و کالتی دیگر، آن هم در سرزمینی با بافت عشیره‌ای و سخت‌گرفتار منازعات قومی مانند افغانستان، بتواند سروشی بر آن بگذارد. چنین جنگ‌هایی که از راه بمباران‌های بی‌پروا و حمایت لجستیکی از نیروهای زمینی محلی صورت می‌گیرد، گرچه به شکست و سقوط حریف انجامیده است، اما در عین حال فجایعی ضدانسانی به بار آورده است که هزینه آن به سادگی قابل برآورد نیست. در سالی که گذشت دادگاه میلو سوویچ بر گزار شد و در سایه رویدادهای ریز و درشت دیگر، چندان مورد توجه محافل سیاسی قرار نگرفت. نکته قابل تأمل این است که دیکتاتور سابق یوگسلاوی - که از تیار جنایتکاران جنگی است - تعداد زیادی عکس و سند از بمباران‌های ناتوانه می‌کند و با تأکید بر نقش ویرانگر نیروی هوایی آمریکا مدعی می‌شود که شخصاً سیاستمدار فریب خورده‌ای بیش نبوده است. وقتی صدها گور جمعی انباشته از اجساد قربانیان

قوت بیشتری گرفت که پس از اجلاس شرم‌الشیخ گفته شد همایش صلح منطقه در دستور کار رهبران سه کشور قرار گرفته است. گذشته از آن، پس از بازگشت ولیعهد عربستان از آمریکا، ارتش اسرائیل از اطراف کلیسای المهد - زادگاه عیسی مسیح در بیت‌الحم - عقب‌نشینی کرد و ناگزیر از پذیرفتن اعزام پناهجویان این کلیسا به قبرس و نوار غزه شد. با درایت و موضع‌گیری بهنگام سیاستمداران ایرانی طرح صلح امیرعبدالله می‌توانست برای کشور ما سودمند باشد. چنان که دانسته است یکی از چیزهایی که همواره دولت ایران را در معرض انتقاد غرب (آمریکا و اتحادیه اروپا) قرار می‌دهد، اتهام اختلال در روند صلح خاورمیانه و حمایت از گروه‌های تندرو و «جنبش مسلحانه انتفاضه» است. حمایت دولت ایران از طرح امیرعبدالله می‌توانست کشور ما را از این مسیر پر چالش خارج سازد. طرح ولیعهد عربستان دو مؤلفه برجسته داشت:

الف. عقب‌نشینی کامل اسرائیل تا مرزهای پیش از جنگ ۱۹۶۷
ب. به رسمیت شناختن دولت اسرائیل از سوی اعراب
در این طرح، تحقق بند ب مستلزم عملی شدن بند الف بود. این نکته چندان محتاج احتجاج نیست که عملکرد آشنا و شناخته شده اسرائیلی‌ها به همه ما گوشزد می‌کند که آنان حاضر نیستند تحت هیچ شرایطی به بند الف این پیشنهاد تن دهند زیرا چنین کاری به مفهوم عقب‌نشینی اسرائیلی‌ها از مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتیژیک نوار غزه، کرانه باختری رود اردن، جنوب لبنان، از تضاعات گولان و بخش شرقی بیت‌المقدس خواهد بود. حمایت ایران - حتی به شکل صوری - از طرح صلح امیرعبدالله، که البته به معنی به رسمیت شناختن اسرائیل نمی‌بود، می‌توانست ضمن بیشتر نزدیک ساختن ایران و عربستان به یکدیگر و بهبود موقعیت ایران در جهان عرب و کاستن از فشار قطعنامه‌های ضد ایرانی پیمان ۶+۲، دولت ایران را از برخورد با ایالات متحده در زمینه مناقشات اعراب و اسرائیل دور کند و بسیاری از تهدیدها را تبدیل به فرصت نماید. در یک ارزیابی سریع می‌شود به این نتیجه رسید که در پشت اسرائیلی‌ها، دره‌ای به وسعت

○ درست است که در روابط و حقوق بین‌الملل هیچ تعریف مشخص، عینی و عمل شده‌ای از سیاست اخلاقی در دست نیست، اما اخلاق سیاسی که ورد زبان فاتحان جنگ در دادگاههای جنایتکاران جنگی است، با کدام معیار و میزان سنجیده می‌شود؟

معرفی کنند، اما در جهان امروز - که به علت پیشرفت تکنولوژی اطلاعات - به اندازه یک دهکوره تنگ و کوچک شده است، دیگر کسی فریب چنین ژست‌های مسخره‌ای را نمی‌خورد. عصر پنهان کاری جنایتکاران به پایان رسیده است.

گزارش جامع خبرنگاران نیوزویک (که بخشی از آن توسط گروه بین‌المللی یک روزنامه صبح تهران منتشر شده است)^{۱۱}، گزارش پزشکان اعزامی از بوستون و تنی چند از اعضای کاوشگر سازمان حقوق بشر، پرده از فجایعی برمی‌دارد که پس از شکست طالبان در افغانستان روی داده است.

وجود برخی شواهد قطعی حاکی از قتل عام و زنده به گور شدن اسرای تسلیم شده طالبان و القاعده در دشت لیلی و منطقه شبرغان، در مجموع آن گروه از اسیرانی را که به دخمه‌های گوانتانامو فرستاده شده‌اند، از این جهت که ولو در شرایط قرون وسطایی زنده مانده‌اند، خوش شانس نشان می‌دهد! در این جاسسخن از جنایاتی است که معمولاً در فرایند هر جنگ به دست فاتحان انجام می‌شود و در نهایت نیز به جایی بر نمی‌خورد و اعتراضی گسترده و مؤثر بر نمی‌انگیزد. حوادث دشت لیلی و منطقه شبرغان هم در افغانستان بدون حاکمیت طالبان، در افغانستان متأثر از فروپاشی القاعده، در افغانستانی که همایش بنیادگرایان^{۱۲} با فرجامی شوم گره خورده بود، صورت پذیرفته است و آنچه به حساسیت موضوع می‌افزاید، همکاری نزدیک سربازان آمریکایی با فرماندهان ازبکی است که گفته می‌شود نیروهایش دست به این کشتارها زده‌اند. جنیفر لینینگ استاد مدرسه بهداشت عمومی هاروارد و یکی از دو مأمور تحقیق که از سوی پزشکان حقوق بشر به شبرغان سفر کرده است می‌گوید: «مسأله‌ای که هیچ‌کس نمی‌خواهد در مورد آن صحبت کند دخالت نیروهای آمریکایی است. در زمان وقوع حادثه نیروهای آمریکایی محل حضور داشته‌اند. ایالات متحده در این مورد چه می‌دانسته و چه کاری در این زمینه انجام داده است؟»

در پایان ماه ژانویه (۲۰۰۲) پزشکان حقوق بشر کشفیات خود را در مورد گور جمعی جدیدی به اطلاع مقامات وزارت دفاع آمریکارسانده‌اند و در اواخر فوریه نسخه‌هایی از نخستین گزارش رسمی

جنایات صرب‌های تحت فرمان میلو سویچ در برابر کشتارهای ناشی از بمباران‌های ناتو قرار می‌گیرد، نه فقط یافتن جای اصلی شاکلی و متشاکی دشوار می‌شود، بلکه به راحتی نمی‌توان حکم کرد که در مسابقه جنون آمیز و بسیار سریع کشتار انسانها - از هر نژاد و مذهب - چه کسی بیش از دیگری سنگ تمام گذارده است.^{۱۳}

باری، در افغانستان امروز گرچه دست کسانی چون ملا عمر و بن‌لادن و دیگر بنیادگرایان تروریست از قدرت بویژه در شهرهای بزرگ کوتاه شده است، اما این بدان معنی نیست که برخی از زمامداران کنونی، پیراسته از هرگونه جنایت ضد انسانی و بری از عملکردهای ضد حقوق بشر بوده‌اند. رویکرد برخی از آنان نسبت به قدرت و انسانیت، تفاوت چندانی با رفتار وحشیانه امثال ابوسیف و ابوزبیده و دیگر رهبران طالبان نداشته است. کافی است نگاهی کوتاه به آنچه در زندان قلعه جنگی پیش آمد بیفکنیم؛ کافی است مروری شتابزده بر ماجراهای شوم و شرم آور دشت لیلی داشته باشیم؛ کافی است نحوه برخورد برخی از گروه‌های جهادی با اسیران طالبان و القاعده را - که در شرایط اسارت می‌بایست از حقوق انسانی مصوب کنوانسیون‌های بین‌المللی برخوردار باشند و ای دریغ که نبودند و نیستند - به محک نقد بکشیم تا بیشتر به این گفته نوام چامسکی برسیم که در افغانستان امروز «گروهی گانگستر حکومت می‌کنند.» به راستی اگر فجایعی که به دست طالبان و القاعده شکل بسته است، منطبق بر منطق و ایندولوژی نو بنیادگرانه این گروه عصر حجری بوده است - که جز این نیست - در برابر، عملکرد ضد بشری آن دسته از گروه‌های جهادی که به قصد مقابله با جنایات طالبان و آزادسازی افغانستان از زنجیر تحجر و استبداد وارد مبارزه شده‌اند، اما در عمل به همان شیوه دشمنان خود روی آورده‌اند چه گونه توجیه می‌شود؟ آیا می‌توان به سادگی این حکم را پذیرفت که برای آزادی (موهوم) افغانستان، ارتکاب هر جنایتی - اعم از بزرگ و کوچک - مباح است؟ البته کسانی که به پیروزی رسیده‌اند می‌توانند به نام مقدس آزادی، هر جنایتی مرتکب شوند و سرمست از قدرت و ثروت (دلارهای آمریکایی)، خود را سوسیالیست و دموکرات

○ در اینکه دولت بعثی عراق، به علت ناسازگاری با رویکردهای سالم حاکم بر روابط بین‌الملل، همواره خطری جدی برای صلح جهانی بوده است، کمترین تردیدی نیست. همچنین در این باره که باید چاره‌ای برای خلع سلاح این دولت افسارگسیخته اندیشید، کمتر کسی دچار دودلی است.

تازه است و به هنگام شکل گیری دادگاه نورنبرگ هنوز چند ماهی از قصاصی مجنونانهاش در هیروشیما و ناگازاکی نمی گذشت.

روسی بی نوایی را سنگسار می خواستند کرد. عیسیای مسیح رسید و گفت: «نخستین سنگ را کسی پرتاب کند که خود شرمسار گناهی نباشد!» خلق سرافکنده دور شدند.

این داستان در کتاب مقدس آمده است. اما در سیاست هیچ کتابی مقدس نیست. تنها چیز مقدس در این جا قدرت است، که ضامن پیروزی است. هیتلر همیشه در توجیه هر جنایت دیگری می گفت: «فکرش را نکنید آقایان. این هم جزئی از اقدامات قانونی دولت است در جهت چهار میخه کردن قدرت قانونی حکومت» وانگهی که دیده است کسی از پیروزمندان حساب بکشد؟

اگر آیشمن را می باید به دار آویخت، چه چیز عاملان کشتار دیر یاسین^{۱۳} را از کیفر معاف می دارد؟ و کدام دادگاه ستوان کالی- قصاب روستای مای لای^{۱۴} را تبرئه می کند؟ ولی دیده ایم و می بینیم که کسی از پیروزمندان حساب نمی کشد. همیشه حق با آنهاست. دست اندر کاران این قانون مقدس دنیای سیاست، همه از يك خانواده اند، با سلیقه و تربیت و منطقی کمابیش یکسان. و در پایان کار بختک نازیسم که در خوابی دوازده ساله بر سراسر اروپا و جهان افتاده بود، دیدیم که این قانون مقدس و قاعده استثناء ناپذیر نه تنها در اردوی فاشیسم که در اردوی دموکراسی نیز کاربرد داشته است.^{۱۵}

قتل عام اسرای طالبان در دشت لیلی و زندان شیرغان به دست نیروهای فاتح جنگ افغانستان بر سطور پیش گفته مهر تأیید می زند؛ کشتاری که پیش از سقوط ملا عمر به دست طالبان و با پشتیبانی- یا دستکم سکوت آمریکا- از مخالفان بنیادگرایی می شده و پس از سقوط طالبان، به دست خونخواهان امروز صورت گرفته است، باز هم با پشتیبانی یا دست کم سکوت نیروهای ایالات متحده. بدین ترتیب این برش حقوقی مطرح می شود که چه کسی صاحب حق است تا جنایات طالبان و القاعده را با جنایات مشابهی که در دشت لیلی و زندان شیرغان و قلعه جنگی به دست گروه ضد طالبان روی داده است، در دو کفه ترازو بگذارد و به قضاوت بنشینند؟ درست است که در روابط و

تهیه شده توسط دکتر هگلاند و همکارانش در گروه پزشکان حقوق بشر تسلیم مقامات پنتاگون و وزارت امور خارجه شده است. با این همه، پنتاگون با اصرار تمام اعلام کرده است که مرکز فرماندهی در این مورد تحقیق کرده و دریافته است که سربازان آمریکایی هیچ چیز در مورد این کشتارها نمی دانند!!

تحقیقات گزارشگران نیوزویک خلاف ادعای مقامات پنتاگون را ثابت می کند. واحدی که به طور مستقیم در گیر ماجراهای منتهی به فاجعه شبرغان بوده، گروهان ۵۹۵ عملیاتی از یگان پنجم نیروهای ویژه بوده است، که مقر آن در پادگان کمپبل در ایالت کنتاکی است.

فاجعه زنده به گور کردن طالبان اسیر شده در دشت لیلی بی تأمل حوادث تلخ اردوگاه های گاز نازی ها در داخائو و آوشویتس را تداعی می کند؛ مصیبتی دردناک که تاریخ کمابیش نمونه های فراوانی از آن به خود دیده است: در یوگسلاوی، در مجارستان، در لهستان، در ژاپن، در کره، در الجزایر، در عراق، در ویتنام، در کامبوج، در ایرلند، در سراسر آفریقا و خاورمیانه و آمریکای لاتین، در چین، در افغانستان و... همه جا جسد، جسد، جسد...

قاضیان حق به جانب دادگاه نورنبرگ که بر مسند داوری عادلانه نشستند تا بر توسعه طلبی و جنایات نژادپرستانه نازی های آلمان خط بطلان کشند، خود نمایندگان کشورهای و دولت هایی بودند که هر يك در محکمه عدالت غیر سیاسی، و در محکمه وجدان بشری، پرونده های آلوده ای از ننگین ترین جنایات قدرت طلبانه، توسعه طلبانه و نژادپرستانه دارند: پرونده جنایات انگلیسی ها در سراسر مستعمرات بریتانیای کبیر که آفتاب در پهنه آن غروب نمی کرد! پرونده فجایع فرانسه در مستملکاتش بویژه در الجزایر؛ پرونده فجایع دولت شوروی در دوران حکومت استالین که در عطش قدرت طلبی، وصیت نامه نین و دستاوردهای نخستین انقلاب سوسیالیستی جهان را زیر پا له کرده بود و تنها سالها بعد در پیش پرده نمایشهای قدرت طلبانه دیگری پرده از راز اردوگاه هایش برداشته شد؛ پرونده تبهکاریهای دولت آمریکا که خون سیاهان و سرخ پوستان هنوز بر دست و دامنش

○ بر کنار کردن قهرآمیز بعضی های عراق - هدف نخست ایالات متحده - تنها در شرایطی می تواند از پاک کردن صورت مسئله فراتر رود و به حل مسئله برسد که به موازات تعیین تکلیف رژیم عراق از راه همه پرسی، همین برنامه در فلسطین اشغالی به اجرا در آید و نیز پاکستان، قزاقستان، اسرائیل و ترکیه از سلاح های اتمی و کشتار جمعی پاک شوند و سپس به پیمان منع گسترش جنگ افزارهای هسته ای پیوندند.

حقوق بین الملل هیچ تعریف مشخص، عینی و عمل شده‌ای از سیاست اخلاقی وجود ندارد، اما اخلاق سیاسی که ورد زبان فاتحان جنگ در دادگاه‌های جنایتکاران جنگی است، با کدام معیار و میزان سنجیده می‌شود؟

انفجار در بالی اندونزی

گذشته از چند کار تروریستی در داخل خاک افغانستان، افزایش کشت مواد مخدر، درگیری‌های بی‌دری میان والیان، استانداران و قوادل‌های مناطق مختلف، بویژه در اطراف قندهار و جلال‌آباد و صرف نظر از این که اعضای لویی جرگه هنوز نتوانسته‌اند به استقرار حاکمیت ملی در قالب یک دولت فراگیر و پیش‌بینی‌پذیر برسند و مستقل از سیاست قدرت‌های فرامنطقه‌ای و بویژه ایالات متحده، مسائل خود را با کشورهای همجوار از جمله ایران حل کنند، این نکته همچنان قابل توجه است که به علت حضور پراکنده طالبان در افغانستان و رفت و آمد آزاد آنان در مرزهای پاکستان-افغانستان، هنوز نام افغانستان نداعی کننده طالبان و القاعده و تروریسم و مواد مخدر است؛ چنان که بلافاصله پس از انفجار در بالی اندونزی بار دیگر همه نگاه‌ها به فعالیت‌های القاعده و اسامه بن لادن معطوف شد. در این که القاعده در بخش‌های گسترده‌ای از خاور دور تشکیلات و هواداران متعصب و فعالی دارد، تردیدی نیست. جز منطقه میندانائو در فیلیپین که زیر پوشش فعالیت‌های تروریستی عبدالرسول ابوسیاف است، بنیادگرایان اندونزی و مالزی نیز به نوعی با تشکیلات القاعده پیوند دارند. انفجار در بالی و ردیابی ژنرال پامستیکا که سرانجام به شماره پاهای بزرگ عناصر القاعده ختم شد، بار دیگر هشدار جدی به آن گروه از نیروهای امنیتی ایالات متحده بود که پس از رویداد ۱۱ سپتامبر و فروپاشی حکومت طالبان در افغانستان، قدرت تروریستی القاعده را از هم پاشیده و حداکثر در حال سازمان‌دهی مجدد و فاقد ظرفیت عملیاتی مؤثر پنداشته بودند. انفجار بالی در اواخر اکتبر سال ۲۰۰۲، مهم‌ترین و خونبارترین حادثه تروریستی پس از ماجرای ۱۱ سپتامبر به‌شمار می‌رود و پیش از هر چیز بیانگر حضور فعال تشکیلات القاعده در خاور دور است.

سفرهای مکرر فرماندهان ارشد القاعده به مالزی و اندونزی از یک سو، و وجود بسترهای مناسب برای رشد اسلام سیاسی و بنیادگرایی در این کشورها از سوی دیگر، در کنار قرینه انفجار بالی، حتی به این گمان دامن زد که اسامه بن لادن ممکن است به مناطقی ناشناخته از این سرزمین‌ها پناه برده باشد. پذیرفتن مسؤلیت انفجار بالی از سوی هسته‌های فعال القاعده سبب شد که مقامات امنیتی ایالات متحده و پلیس سیاسی آن کشورها بر تلاش خود برای دستگیری چهره‌های شاخص القاعده در اندونزی و مالزی بیفزایند. در این میان بسیاری از نگاه‌ها معطوف به فعالیت‌های یکی از هواداران سرسخت القاعده گردید.

دینوان اسام‌الدین معروف به حمبالی به علت طراچی و اجرای مرتبط با القاعده در جنوب شرقی آسیا، از سوی آمریکا و چهار کشور این منطقه تحت تعقیب است. به عقیده مقامات پلیس اندونزی، وی در تدارک سفر دو تن از هوایماریان در عملیات ۱۱ سپتامبر و یاری رساندن به یکی از مظنونان حمله به ناو آمریکا در یمن، شرکت داشته است. حمبالی به سال ۱۹۶۵ در روستایی در جاوه غربی در یک خانواده متعصب مذهبی به دنیا آمده است. او در سال ۱۹۸۵ به دلیل فقر خانوادگی از ادامه تحصیل بازمی‌ماند و ناگزیر برای کسب درآمد به مالزی و پس از مدتی به افغانستان می‌رود. حمبالی سه سال در میان مجاهدان افغانستان بانبروهای اشغالگر شوروی می‌جنگد و در این مدت با اسامه بن لادن آشنا می‌شود. اقامت در افغانستان، حمبالی را به یکی از پیروان وهابیت و بن لادن تبدیل می‌کند. وی در اواسط دهه ۱۹۹۰ شرکتی برای صدور روغن نخل از مالزی به افغانستان تأسیس می‌کند و شریک او در این کار، ولی خان امین شاه از اهالی پاکستان، بعدها به علت بمب‌گذاری در یک هوایماری فیلیپینی، در آمریکا دستگیر می‌شود. به نوشته مجله تایم، شنوهای تلفنی پلیس فیلیپین، نخستین نشانه‌های ارتباط حمبالی با بن لادن را فاش کرده است. هرچه تحقیقات پلیس درباره او و دیگر یارانش پیش‌تر می‌رود، وجوه دیگری از سازمان القاعده و روابط آن با گروهی در جنوب شرقی آسیا به نام «جماعت اسلامی» به رهبری حمبالی روشن می‌شود.

○ به فرض اینکه جنگ در عراق به برپایی حکومتی مشابه حکومت افغانستان بینجامد، و بدین سان بخشی از استراتژی مهار دوگانه ایالات متحده در خاورمیانه تحقق یابد، بی‌گمان، این پایان کار نخواهد بود.

طرح ریزی کنند. در این جلسه حمله به ناو آمریکایی و حملات انتحاری به نیویورک و پنتاگون مورد تصویب قرار گرفت.

در اکتبر ۱۹۹۹، بن الشیبه در یک مراسم عروسی شرکت کرد و همین امر باعث شد که نواری ویدئویی از وی تهیه شود. در این نوار، مکالمات وی با دوستانش در مورد ضرورت برپایی جهاد و خطر روزافزون یهودی‌ها ضبط شد.

پس از ملاقات مالزی، بن الشیبه تصمیم گرفت مستقیماً بعنوان خلبان در عملیات انتحاری ۱۱ سپتامبر شرکت کند. اما چهار درخواست وی در آلمان و یمن برای دریافت روادید ورود به آمریکا رد شد. پس از آن، سران القاعده تصمیم گرفتند زکریا موسوی را بعنوان بیستمین هواپیمار با به جای بن الشیبه به آمریکا بفرستند. اندکی پیش از ۱۱ سپتامبر، بن الشیبه با پروازی از آلمان به اسپانیا و سپس پاکستان رفت و از آنجا راهی افغانستان تحت سلطه طالبان شد.

دو ماه بعد در دسامبر ۲۰۰۱، نیروهای آمریکایی نواری ویدئویی از محل سکونت بمباران شده محمد عاطف (ریس عملیات نظامی القاعده) یافتند که در آن بن الشیبه در حالی که چغیفه‌ای سرخ رنگ به دور شانه داشت قسم می‌خورد در راه برپایی جهاد از هیچ اقدامی فرو گذاری نکند.^{۱۸}

با این حال دستگیری بن الشیبه و کسان دیگری چون ابوزبیده نمی‌توانست عطش مقامات امنیتی ایالات متحده را فرو نشانند. آنان به دنبال یک نام بودند: اسامه بن لادن. به نظر می‌رسد تا زمانی که تشکیلات امنیتی آمریکا به مرگ قطعی یا بازداشت بن لادن نرسد، همچنان خواب در چشمانش خواهد شکست.

نیروهای نظامی آمریکا به فرماندهی ژنرال تامی فرانکس که به آخرین دستاوردهای شنود الکترونیک مجهز بودند، در جریان ردیابی بن لادن بارها صدای او را - که نرم و آهسته با یارانش سخن می‌گفت - شنود کرده‌اند. گفته می‌شود آنان آخرین بار در دسامبر ۲۰۰۱ و در جریان بردهای تورابورا این صدرا شنیده‌اند. در آوریل سال ۲۰۰۲ - چهار ماه پس از جنگ نافرجام تورابورا - بار دیگر صدای بن لادن در حالی که با تلفن همراه در خانه‌ای واقع در شهر صنعتی فیصل آباد پاکستان صحبت می‌کرد،

مقامات امنیتی اندونزی معتقدند که وی در سال ۲۰۰۰ بیش از سی مورد عملیات بمب گذاری در ده شهر اندونزی را هدایت کرده است. چون یکی از دوستان حمبالی گفته بود که او در ژانویه ۲۰۰۱ گذرنامه و روادیدی برای رفتن به پاکستان تهیه کرده بوده است، پلیس اندونزی گروه تحقیقی به پاکستان فرستاد. اما این جست‌وجوی نتیجه ماند.^{۱۶}

چنین فرایندهایی که در نقاط مختلف جهان جریان دارد و از سوی القاعده سازماندهی شده است شبکه‌ای از گروه‌های مبارز محلی را تحت فرماندهی واحد بن لادن به وجود آورده است که به راحتی نمی‌توان ارتباطات ایشان را کشف کرد. همین ساختار گسترده و پیچیده است که انهدام شبکه القاعده را برای سازمان‌های امنیتی و پلیسی تبدیل به یک کابوس کرده است.^{۱۷}

آمریکا همچنان به دنبال القاعده

در سال ۲۰۰۲ نیز نیروهای پلیس فدرال و سیا همچنان در پی نیروهای ارشد القاعده بودند. در این میان دستگیری رمزی بن الشیبه و ابوزبیده تا اندازه‌ای توانست هزینه‌های سنگین این ردیابی پیچیده را برای مقامات سیاسی ایالات متحده قابل قبول کند.

به ادعای مقامات امنیتی آلمان رمزی بن الشیبه از هندستان نزدیک زکریا موسوی و محمدعطا است و به عنوان یکی از اعضای مؤثر القاعده نقش تعیین کننده‌ای در رویدادهای ۱۱ سپتامبر بازی کرده است. مسؤلان سیا معتقدند بن الشیبه که از طراحان اصلی حملات ۱۱ سپتامبر محسوب می‌شود، در پنجم سپتامبر ۲۰۰۱ از آلمان به افغانستان گریخته بوده است. به عقیده منابع تحقیقاتی، در میان شبکه فعال القاعده در هامبورگ، بن الشیبه کلیدی ترین رابط تروریست‌ها در اروپا به شمار می‌رفته است.

به نوشته روزنامه واشنگتن پست، در سال ۱۹۹۹، القاعده مصمم بود تا در ژانویه ۲۰۰۰ و همزمان با آغاز هزاره سوم بمب گذاری‌هایی در لوس آنجلس و اردن انجام دهد، اما این طرحها با شکست مواجه شد. اندکی پس از آن، برخی از اعضای القاعده در کوالالمپور گرد آمدند تا علل این شکست را بررسی و حملات تازه‌ای

○ کسی برای سقوط و نابودی صدام حسین اشک نخواهد ریخت. تجاوز به ایران و کویت، قتل عام مردم حلبچه با گاز خردل، کشتار هزاران ناراضی کرد و شیعه و کمونیست، بهره‌گیری از سلاحهای شیمیایی در برابر سربازان مظلوم ایرانی، فرو کوفتن شهرها و مناطق غیر نظامی ایران و ریختن خون هزاران ایرانی بی گناه و بی دفاع و ... هر یک به تنهایی می‌تواند صدام حسین را روی صندلی میلوسوویچ و دیگر جنایتکاران جنگی بنشانند.

شنیده شد. بی درنگ پس از این شتود، نیروهای ویژه پاکستان و مأموران اف‌بی‌آی و سیا به دنبال یک درگیری شدید وارد خانه‌ای شدند که مکالمه در آنجا صورت گرفته بود. حدود ۳۰ نفر از جمله ابوزبیده، از فرماندهان تراز اول القاعده و طراح ترور احمدشاه مسعود، دستگیر شدند. اما اثری از بن لادن یافت نشد. در معادلات جنگی عملیات «عدالت پایدار»، فرار اسامه بن لادن از تورابورا یک شکست بزرگ نظامی برای ارتش و نیروهای امنیتی ایالات متحده به‌شمار می‌رود. به عقیده کارشناسان، دوره برای فرار بن لادن و یارانش از کوه‌های تورابورا وجود داشته است. این دوره حتی در فصل زمستان که کوه‌ها پوشیده از برف می‌شود، قابل عبور است. البته چند راه صعب‌العبور هم وجود دارد که به پاکستان منتهی می‌شود. احتمال می‌رود بن لادن راهی را که به سمت مناطق قبایلی پاکستان ختم می‌شود در پیش گرفته باشد. در این ناحیه که محل سکونت قبایل پشتون است، دولت پاکستان کنترل چندانی ندارد. مطبوعات آمریکایی انتقادات خود را به سوی ژنرال فرانکس روانه ساختند. به نوشته واشنگتن پست، اشتباه اصلی این فرمانده، اعتماد کردن به نیروهای شبه نظامی افغان و سپردن حلقه محاصره تورابورا به نیروهای محلی بوده است زیرا احتمال می‌رود این نیروها در قبال دریافت پول کلان، یا به علت نفوذ عناصر القاعده، با بن لادن همکاری کرده باشند. پرویز مشرف پس از بازداشت‌های فیصل آباد به خبرنگار مجله آلمانی اسپیگل گفت که نمی‌تواند با قطعیت حضور بن لادن در پاکستان را رد کند. البته او همواره از این گزینه که بن لادن خاکی افغانستان را ترک نکرده است حمایت می‌کرد. پس از فرار بن لادن از تورابورا شایعات پیرامون محل اقامت و مخفی گاه وی روز به روز قوت بیشتری گرفت. یکی از یاران قدیمی بن لادن در خارطوم (پایتخت سودان) با اطمینان گفته بود که اسامه در پاکستان اقامت دارد و در نخستین ماه‌های سال ۲۰۰۲ مهمان ولی خان رهبر پشتون‌ها در یک منطقه مرزی بکر بوده است. سرویس‌های مخفی روسیه نیز اعتراف کردند که در ژانویه ۲۰۰۲ رد بن لادن را گم کرده‌اند. حتی کار به جایی کشیده شد که مناطقی مانند قفقاز،

داغستان، سومالی یا جنگل‌های جنوب شرقی آسیا، مینداناو و هر منطقه‌ای که نشانه‌ای از حرکات بنیادگرایان اسلامی در آنها دیده شده بود، محل اختفای بن لادن تلقی گردید. ماجرا از این هم فراتر رفت و سرویس‌های امنیتی ایالات متحده با این فرض که بن لادن سوی سروریش خود را تراشیده، تصاویر عجیب و غریبی از وی در گوشه و کنار جهان منتشر کردند. برخی گمانه‌سازان نیز به این نتیجه رسیدند که رهبر القاعده با جراحی پلاستیک چهره خود را تغییر داده است! در همین گیرودار، گاردین گزارشی منتشر کرد که از حضور بن لادن در مرز افغانستان و پاکستان سخن می‌گفت. در این گزارش پیامی از سیف‌العدل (از رهبران مصری القاعده) آمده بود که در آن به طرفداران القاعده وعده داده می‌شد در صورت آماده نگاه داشتن مخفی‌گاه‌ها برای اقامت اعضا، پادشاه‌های کلان دریافت خواهند کرد.

از سوی دیگر سرویس امنیتی پاکستان، که پیش از سقوط طالبان و انضمام القاعده ارتباط تنگاتنگی با رهبران این دو سازمان داشت، خبرهایی مبتنی بر حدس و فرض منتشر کرد که پاکستان را از حضور و اقامت بن لادن تیره می‌کرد. این سرویس‌ها عربستان را مقصد بعدی بن لادن پس از گریز از تورابورا دانسته و دو مسیر را برای این هدف پیش کشیده بودند. بر اساس یکی از گزینه‌ها، بن لادن از راه استان بلوچستان مسیر معمول قاجاقچیان مواد مخدر را طی کرده و از خاک ایران (بندر عباس) مخفیانه راهی عربستان شده است. گزینه دیگر، فرار بن لادن از راه یکی از بنادر جنوب غربی پاکستان است. گفته شده است که وی از پاکستان با یک قایق تندرو به سواحل یمن رفته و این فرار پیش از اعمال نظارت‌های شدید توسط نیروی دریایی آمریکا و متحدانش در دریای عمان صورت گرفته است. پس از عملیات «آناکوندا» در شرق افغانستان، سرپازان آمریکایی، انگلیسی و نیروهای ویژه حامد کرزای مناطق میان‌گردیز و خوست را کاملاً جست‌وجو کرده‌اند و حتی کار به جایی کشیده است که برای نشان یافتن از بن لادن قبرها را در گورستان‌ها شکافته‌اند و DNA اجساد را مورد آزمایش قرار داده‌اند.

نومیدی از یافتن بن لادن و یکسره ساختن کار

○ بازرسی بی نتیجه

گروه بازرسان سازمان ملل متحد نمی‌تواند ما را قانع کند که دست صدام حسین از سلاح‌های ویژه کشتار جمعی خالی است. همچنین نباید از یاد برد که دیکتاتور عراق گرفتار چنان بی‌ماری روحی درمان‌ناپذیری است که در هر فرصتی ممکن است بر ضد همسایگان دست به کارهای جبران‌ناپذیر بزند.

القاعده، بویژه پس از انفجار در بالی، کارشناسان امور مربوط به تروریسم در اف بی ای را به نتیجه گیری جالبی واداشته است. جیمز کاروسو، یکی از این کارشناسان در حضور اعضای کنگره گفت: «در مورد سازمانی مانند القاعده باید گفت تجزیه و متلاشی کردن آن يك چیز است و نابودی آن چیز دیگری»^{۱۱}

بحران در عراق

در سال ۲۰۰۲- و سالی که در آن به سر می بریم- بحران عراق همچنان در صدر اخبار رسانه‌ها نشست. تحرکات نظامی ایالات متحده در اواخر سال ۲۰۰۲ شدت بیشتری یافت و برخلاف نخستین جنگ آمریکا و عراق، این بار بحرین، قطر و کویت- به جای عربستان- تبدیل به مراکز اصلی استقرار نیروهای ایالات متحده شدند. دیکتاتور شرور عراق برای فرار از دام بحران دست به چند اقدام تاکتیکی زد. سخنرانی وی، که سعی می کرد به گونه‌ای فرافکنانه تجاوز به کویت را توجیه کند، خشم بسیاری از دولت‌های عربی را برانگیخت. از سوی دیگر، عقب‌نشینی صدام حسین از مواضع درشت پیشین و پذیرفتن مصلحتی بازرسان سازمان ملل متحد و کاوش‌های بی نتیجه همکاران هانس بلیکس نیز توانست عراق را از تیررس ایالات متحده خارج کند. در روی دیگر سکه بحران عراق، گردهم آیی احزاب و گروه‌های مخالف رژیم بعث در آمریکا به جایی نبرد ناآینده عراق- در صورت وقوع جنگ و سقوط صدام حسین- همچنان در پرده ابهام بماند. صاحب این قلم چند وجه از ماجرای عراق را طی مقاله‌ای در همین مجله بررسی و باز نموده است^{۱۲} و در این مجال بر آن است که این بحران پیچیده را از دو منظر دیگر ارزیابی کند.

الف- لز داووس تا بغداد

بر اساس يك برنامه زمانمند، در اواسط فوریه هر سال، صاحبان صنایع بزرگ، نمایندگان و سهامداران اصلی مراکز بازرگانی و گروه عمده‌ای از سرمایه‌داران کارتل‌ها و تراست‌های غول آسا، در داووس سوئیس گردهم می‌آیند، تا درباره شیوه‌های جدید تولید کالا، مدیریت فن‌آوری‌های اطلاعاتی، ایجاد ثروت و کار آفرینی بسا صنعتی بر

محور اقتصاد باز و آزاد به گفت‌وگو، تعامل و چانه‌زنی بنشینند و راهکارهای تازه‌ای برای جهانی شدن بازارهای اقتصادی بیابند. نتایج توافق‌های داووس نیز مانند آشکال بیرونی و ساختاری برگزاری همایش، بی سروصدا و دور از توجه افکار عمومی و رسانه‌ها، مکتوم می‌ماند.

در سال جاری، همایش داووس زودتر از سالهای گذشته و در روزهای ۲۳ تا ۲۶ ژانویه برگزار شد. نکته جالب و قابل تأمل در این اجلاس، شرکت چهره‌هایی از جهان سیاست و مطرح شدن بحران عراق بود. در میان میهمانان جدید، اگر بتوان برای حضور کسی چون ماهاتیر محمد بعنوان رهبر کشوری در حال توسعه با امیدهای فراوان در عرصه اقتصاد جهانی، دلیل و محملی دست و پا کرد، در مقابل، شرکت جان اسکرافت (دادستان عالی ایالات متحده) تا اندازه‌ای عجیب به نظر می‌رسید. [هر چند از سومین روز همایش داووس و به دنبال پایان اجلاس استانبول و عقیم ماندن نشست دمشق، دیپلمات‌های درگیر در بحران عراق چنان در منطقه پوشیده از برف داووس خیمه زدند، که چند اقتصاددان جوان حتی فرصت نیافتند چوب‌های اسکی خود را که سخت بوی یورو و نفت می‌داد، به پاهای بلندی ببندند که يك گام آن در سویس بود اما گام دیگرش حوادث پورتوالکس را تمقیب می‌کرد؛ جایی که نمایندگان جامعه مدنی، بیش از همیشه در برابر نیولیبرالیسم موضع گرفته بودند]. باری در دومین روز همایش (جمعه ۲۴ ژانویه)، اسکرافت در حلق شدیدالحنی از لزوم جنگ با عراق و بسیج همه کشورهای بزرگ سرمایه‌داری برای فتح بغداد سخن گفت و همین امر واکنش تندریس دولت مالزی را- به دفاع از راهبرد صلح آمیز- برانگیخت. پیدا بود که رهبران آمریکا، به منظور حفظ منافع کلان اقتصادی خود در بازار پر سود جنگ نفت، همایش نیمه سری داووس را نیز وارد کشمکش‌هایی کرده‌اند که به نظر می‌رسد در متن و بطن اقیانوسی سرشار از خون و انرژی جریان دارد. در بیست و پنجم ژانویه، کالین باول نیز پس از يك مصاحبه مفصل با فایننشال تایمز، راهی داووس شد. باول ضمن انتقاد از مواضع فرانسه و آلمان و تأیید دیدگاه‌های رامسفلد که از «ارویای پیر» سخن گفته بود، و

○ در مجهز بودن دولت عراق به سلاح‌های ویژه کشتار جمعی، میکروبی و شیمیایی نمی‌توان تردید کرد، اما واقعیت این است که قدرت نظامی عراق در مقایسه با قدرت نظامی ایالات متحده و اسرائیل، همچون مورچه‌ای است در زیر پای يك فیل بزرگ. نکته دیگر این که فقط کسانی حق دارند بی خونریزی، مردم عراق و منطقه را از شر صدام نجات دهند که اولاً دستشان به خون مردم همین منطقه آلوده نباشد؛ ثانیاً کارنامه حقوق بشری شان دست کم سیاه‌تر از صدام نباشد.

بی توجه به دیدگاه‌های رهبران اتحادیه اروپا - که خواستار ایجاد فرصت بیشتر برای تحقیقات و کاوش‌های بازرسان اعزامی به عراق هستند - در حضور گرهارد شرودر بر چند نکته تأکید کرد:

- چرا عراقی‌ها اجازه پرواز به هواپیماهای اکتشافی آمریکایی دهند؟

- عراق با تسلیحات شیمیایی خود چه کرده است؟

- جورج بوش بر قطعیت جنگ اصرار ندارد!

- عراقی‌ها چه توضیحی برای تهیه و توزیع میکروب سیاه زخم دارند؟

- ایالات متحده با ناشکیبایی منتظر گزارش بازرسان تحت سرپرستی هانس بلیکس و محمد البرادعی خواهد ماند.

در حالی که همه شواهد حکایت از آن دارد، که مهمترین هدف راهبردی آمریکا از لشکرکشی به عراق جنگ اندازی به ذخایر نفتی این کشور است [نکته‌ای که روی میلیون‌ها پلکار در دست نظامرکنندگان ضد جنگ در سراسر دنیا خودنمایی می‌کند]، تام اسلیپ من طی مقاله‌ای در واشنگتن پست (۲۲ ژانویه) ضمن تأیید ارتباط آشکار جورج بوش و دیک چنی با کارتل‌ها و کمپانی‌های نفتی، هدف پیش گفته را با طرح چند فرضیه به چالش کشید:

- آمریکا می‌تواند با رفع محاصره اقتصادی عراق، اجازه بدهد که نفت این کشور وارد بازارهای جهانی شود و همزمان با کاهش قیمت نفت و فشار بر اوپک، شرکت‌های نفتی مورد نظر خود را وارد معامله با عراقی‌ها کند.

- در جنگ احتمالی آمریکا با عراق، این امکان وجود دارد که صدام حسین همه چاه‌های نفت عراق و حتی کویت، امارات، قطر و بحرین را به آتش بکشد و خسارات جبران‌ناپذیری به هم‌پیمانان منطقه‌ای ایالات متحده وارد کند.

- در صورت سقوط رژیم بعث، ممکن است در یک فرایند غیر قابل پیش‌بینی، دولتی زمام امور را به دست بگیرد که به جای ایالات متحده با کشورهایمانند چین، ژاپن و اتحادیه اروپا وارد معاملات نفتی شود و منافع بلندمدت آمریکا را به سود رفقای آسیایی و اروپایی آن به خطر اندازد.

بی‌گمان چنین فرضیه‌ها و احتمالاتی، پیش از

آن که به صورت مقاله‌ای در واشنگتن پست منتشر شود، بارها دقیق‌تر و از زوایای گوناگون توسط کارشناسان سیاسی، اقتصادی و امنیتی ایالات متحده مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته است.

وجود برخی نشانه‌ها در اظهارات کالین پاول مبنی بر این که ایالات متحده راهکارهای صلح‌آمیز را نیز در بحران عراق مورد مطالعه قرار داده است، و ترجیح می‌دهد رژیم آینده عراق را بدون خونریزی و از راه اجلاسی شبیه اجلاس بن تقییر دهد، حکایت از این می‌کند که آمریکا با وجود لشکرکشی تمام‌عیار به خلیج فارس و تجهیز پایگاه‌هایی نظیر اینجریلیک تمایل چندانی ندارد وارد کارزار شود که معلوم نیست نقطه پایان آن در کجا نهاده خواهد شد. رهبران آمریکا با ادعان به تفاوت‌های ماهوی جنگ و کالتی در افغانستان با نبرد چهره به چهره در عراق نمی‌خواهند ضریب موفقیت خود را درگیر محاسباتی کنند که بخشی از حوادث آن همراه باریک است.

اجلاس استانبول، مرور روش‌های شبه دیپلماتیک و سپردن ابتکار عمل منطقه‌ای حل بحران عراق به ترکیه - که ظاهرآ به نتیجه‌ای جز چند توصیه تکراری نرسید - اعزام یکی از چهره‌های شاخص سنا به ایتالیا و مذاکرات پنهانی او با نخست‌وزیر سابق آن کشور (جولیو آندروتوتی) و ترغیب وی برای بهره‌گیری از نفوذش در میان رهبران عرب به منظور تشجیع صدام حسین به کناره‌گیری مسالمت‌آمیز از قدرت و دادن تضمین‌هایی به دیکتاتور عراق، مبنی بر این که در صورت رها کردن قدرت به سرنوشته امثال میلو سوویچ دچار نخواهد شد، سپردن نقش‌های حاشیه‌ای و دست دوم به لیبی، اردن، عربستان و سوریه، و استقرار مرکز فرماندهی خود در قلب کنفرانس دوره‌ای کشورهای اسلامی (قطر) همه و همه گویای این استدلال است که همان موانعی که بر سر راه فتح بغداد در زمان جورج بوش اول وجود داشته، هم‌اکنون نیز در برابر بوش دوم خودنمایی می‌کند. از داووس تا استانبول، و از برلین و پاریس تا نیویورک، گرچه برای هموار کردن راهها تلاش می‌شود اما معلوم نیست که این راه‌ها، بی‌برخورد خونبار با دروازه‌های مین گذاری شده بغداد به مقر صدام حسین ختم شود. اینک آمریکا - که اروپا را به

○ دولت پاکستان

دستکم از دو دهه پیش مهم‌ترین پایگاه و پناهگاه تروریست‌هایی بوده است که به گونه‌های مختلف دولتهای مسالمت‌جوی همسایه از جمله ایران، هند، تاجیکستان، ازبکستان و افغانستان در دوران برهان‌الدین ربانی را تهدید کرده‌اند و گاه (با اهمال و تجاهل) منافع غرب را نیز به مخاطره انداخته‌اند.

پیری متهم می‌کند خود پیرتر از آن است که مانند جوانان بی‌پروا به قلب شکاری بزند که از قدرت و میزان کشندگی زهر آن به درستی آگاه نیست.

ب- I. پدر خوانده آمریکا و خانواده‌های ناراضی

در سپیده‌دم روز اول اوت ۱۹۹۰، در حالی که صدام حسین و ژنرال‌هایش نقشه‌های حمله به کویت را برای آخرین بار مرور می‌کردند، جهان دوقطبی نیز واپسین شب‌های یک دوره خونبار را که به دوران «جنگ سرد» مشهور شده است می‌گذراند. سقوط موقت اصلاحات گلاسنوستی و پرسترویکایی بر اثر یک کودتای مشکوک شبه استالینی در شرایطی که میخائیل گورباچف دوران استراحتی کوتاه و کابوس‌وار را در کریمه سپری می‌کرد، در زمانی کوتاه به تجزیه کشور شوراهای انجامید تا از سزارین بیمار مفلوک‌کی به نام پلستین، فرزندان عجیب‌الخلق‌های متولد شوند؛ فرزندان که در یک چشم به هم‌زدن بر همان مسیر سه جمهوری پیشگام جدایی (لتونی، لیتوانی، استونی) گام نهادند و با سرعتی شگفت‌انگیز به دامن دایهٔ مهربان‌تر از مادری پناه بردند که بیش از هفت دهه او را تحت عنوان امپریالیسم، به رگبار ناسزاهایی با درونمایه «پرولتاریا کشی»، بسته بودند. پایان جنگ سرد با زور آزمایی کم‌دی‌وار ایالات متحده در جنگ گرم نفت هم‌زمان شد تا رژیم عراق چون پشه‌ای در برابر شلیک توپ‌های سنگین، با تحمل بیش از سیصد میلیارد دلار خسارت و هزاران کشته به جای نخست خود پرتاب شود. آمریکا سرمست از این پیروزی و فرو ریختن دژهای کمونیسم روسی، زمانی که دور و بر خود را خالی از هر گونه رقیبی دید، پروژه جنگ ستارگان را به آموزه جدیدی پیوند زد و از «نظم جهانی نو» سخن به میان آورد. این استراتژی جدید - که در ایران به اشتباه «نظام نوین جهانی» خوانده شده است - به آمریکا نقشی در حد یک پدر خواندهٔ بلامنزاع در رأس خانواده‌های گوش به فرمان هدیه می‌داد. یکی از بزرگ‌ترین و شلوغ‌ترین خانواده‌ها، اتحادیهٔ اروپا بود. مشاوران پدر خواندهٔ جدید نیازمند تراشیدن دشمنانی بودند که بتوانند در سایهٔ تهدیدهای فرضی آنها، حضور خود در همهٔ خانواده‌ها را توجیه کنند و

رویکردهای میلیتاریستی را مشروعیت ببخشند. فرضیهٔ بی‌بنیاد برخورد تمدن‌ها - مطرح شده از سوی یک استاد نومحافظه‌کار مرکز مطالعات استراتژیک اولین (Olin) در هاروارد^{۲۱} - از آن رو شوریه شد که این دشمن فرضی به بهانهٔ اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی جایگزین کمونیسم روسی و تمدن فروباشیدهٔ اسلاو - ارتدوکس شود. رشد روزافزون قدرت اقتصادی چین که از آن به بیداری اژدهای زرد تعبیر شده است، و تحریک اسلام‌گرایان سیاسی بر مبنای اندیشهٔ نو بنیادگرایی در آفریقا و آسیای این دشمن مورد نیاز را فراروی پدر خوانده قرار داد تا از راه تولید روزافزون سلاح‌های استراتژیک و فروش آن به کشورهای هم‌پیمان، بحران اقتصادی خود را سروسامان دهد. و دقیقاً از همین منظر بود که ویلی کلاوس - دبیر کل سابق ناتو - در راستای تبیین استراتژی این پیمان و در پاسخ به منتقدانی که پس از سقوط پیمان ورشو دلیلی برای تداوم و گسترش حوزهٔ عملکرد ناتو نمی‌دیدند چنین گفت: «در گذشته خطری که اروپا را تهدید می‌کرد از شرق آن بود. این درست است که خطر کمونیسم با فروپاشی بلوک شرق عملاً منتفی شده است اما خطر بسیار جدی‌تری این بار از جنوب اروپا را مورد تهدید قرار داده است.» کلاوس با اشاره به رشد فزایندهٔ جنبش‌های بنیادگرا در مصر، لیبی، مراکش، الجزایر و افغانستان پیش‌بینی می‌کرد: «دیر یا زود شمال آفریقا در بستری از بنیادگرایی فرو خواهد رفت. با توجه به پیوندهای گستردهٔ تجاری و غیره میان شمال آفریقا و کشورهای جنوب اروپا از یک سو و اقلیت قابل توجه مسلمانان در اروپا از سوی دیگر به زودی قارهٔ اروپا با میلیون‌ها مسلمان اصولگرا مواجه خواهد شد که ثبات و مجموعهٔ تمدنی غرب را مورد چالش قرار خواهند داد.»^{۲۲}

همزمان با ویلی کلاوس، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا (ریچارد نیکسون) نیز وارد گود شد و به زمامداران ایالات متحده هشدار داد: «در جهان اسلام از مراکش تا اندونزی، اسلام‌گرایی جای کمونیسم را به عنوان وسیلهٔ اصلی برای تحولات خسونت‌آمیز گرفته است. در سال‌هایی که تا پایان هزارهٔ دوم باقی است، ایالات متحده باید راهگشایی

○ شاید روزی بتوان از راه انتخابات دموکراتیک برای همیشه به بحران کشمیر پایان داد، اما قدر مسلم این است که چنین رویکرد دموکراتیکی پیش از آن که مجال تحقق در عرصهٔ مناقشهٔ کشمیر بیابد، باید در صحنهٔ عمومی حیات سیاسی پاکستان عملی شود.

مبارزه‌های باشد برای پیروزی معنوی بر کسانی که به‌روزی و تکامل را به جهان در حال توسعه نوید می‌دهند ولی برای جسم فقر و برای روح رنج به لرغان می‌آورند.»^{۲۳}

نادرست از کار در آمدن نظریه برخورد تمدن‌ها، بویژه از منظر گسترش حیرت‌انگیز روابط بازرگانی چین و ایالات متحده، و حضور رهبران خردمند و صلح‌جو در حوزه تمدن کنفوسیوسی (چین-هند) از یک سو، و روی کار آمدن دموکرات‌ها در دو دوره پی‌درپی در ایالات متحده- که به هر حال سیاست ملایم‌تری نسبت به جمهوریخواهان داشتند- سبب شد که آموزه «نظم جهانی نو»- موقتاً هم که شده، در محاق خاموشی فرو رود و رقبای اروپایی ایالات متحده از این فرصت بهره‌گیرند و به وضع خود انسجام بیشتری ببخشند.

در چنین اوضاع و احوالی، دموکرات‌ها در آستانه ورود به کاخ سفید، شکار عقابان جمهوریخواه شدند و در اندک زمانی جهان بار دیگر قالب ساز و کارهای ابتدای سال ۱۹۹۰ را به خود گرفت. نوین‌بادگرایانی که از گوشه و کنار جهان در افغانستان گرد آمده بودند، با عملیات جنون‌آسای ۱۱ سپتامبر خواب‌های تعبیر نشده بوش اول را به واقعیت نزدیک کردند تا در فرصت طلایی پیش آمده هم سران لیکود با پی‌گیری سرسختانه «دکترین یاول» به کشتار بیشتر در مناطق و اردوگاه‌های فلسطینی دست بزنند و هم ایالات متحده ماشین خاموش جنگی خود را بار دیگر با سرعتی بی‌مانند به راه اندازد. بودجه دفاعی آمریکا در یک اقدام بی‌سابقه با ۶۰ میلیارد دلار افزایش به ۳۶۰ میلیارد دلار سرکشید و پس از آنکه بساط القاعده و طالبان از افغانستان جمع شد بر نامه‌های جدیدی در دستور کار قرار گرفت که در قالب موضوع «محور شیطانی» و ضمن سخنرانی ۲۹ ژوئیه ۲۰۰۱ جورج بوش تحت عنوان «وضع اتحادیه» رخ می‌نمود. پس از بن لادن- که دعوت‌نامه‌ای با پست پیش‌تاز به واشنگتن فرستاد- این بار توبت صدام حسین بود که بهانه کافی برای لشکرکشی مجدد آمریکا به منطقه خلیج فارس به دست دهد. ایالات متحده با بسترسازی گروهی از خبره‌ترین کارشناسان افکار عمومی توانست

به گونه‌ای شگفت‌انگیز خشم داخلی ناشی از فاجعه ۱۱ سپتامبر را از افغانستان به سوی عراق سرازیر کند تا آنجا که در یک نظر سنجی معلوم شد از هر دو شهروند آمریکایی یک نفر باور کرده است که صدام مسؤول حمله به مانهاتن است! در شرایطی که کشورهای نه چندان دور از عراق- جز ایران- به مخرب‌ترین سلاح‌های ویژه کشتار جمعی و اتمی مجهز هستند و در حالی که قدرت اتمی اسرائیل، پاکستان، قزاقستان- و تجهیزات رو به اتمی شدن ترکیه- صلح جهانی را در معرض تهدید جدی قرار داده است، ایالات متحده فقط در صدد قلع و قمع دیکتاتور عراق است و گاهی نیز برای ایران و کره شمالی شاخ و شانه می‌کشد. در این که رژیم بعث عراق به علت نداشتن درک درست از محاسبات و معادلات استراتژیک و ناسازگاری با رویکردهای سالم حاکم بر روابط بین‌الملل، همواره خطری جدی برای صلح جهانی بوده است، کمترین تردیدی نیست. همچنین در این باره که باید چاره‌ای برای خلع سلاح ارتش عنان‌گسیخته عراق اندیشید، کمتر کسی دچار دودلی است. نیز، مردم منطقه از استقرار یک نظام دموکراتیک بر پایه آرای مردم عراق در این کشور استبداد زده، به گرمی استقبال خواهند کرد. اما همه می‌دانند که نه منظور اصلی ایالات متحده از جنگ با عراق تحقق بخشیدن به چنین اهداف مثبتی است، نه به فرض حذف صدام چالش‌های عمیق در این منطقه پرشور و شور از میان خواهد رفت. برکناری قهرآمیز بعضی‌های عراق- هدف نخست آمریکا- فقط در شرایطی می‌تواند از پاک کردن صورت مسئله فراتر رود و به حل مسئله برسد که همه کشورهای تابین دندان مسلح آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه عربی خلع سلاح شوند و به موازات تعیین تکلیف رژیم عراق در جریان یک همه‌پرسی، عین همین برنامه پس از بازگشت پناهندگان فلسطینی به خانه‌هایشان در فلسطین اشغالی نیز انجام شود و دولت‌های پاکستان، قزاقستان، اسرائیل و ترکیه ابتدا از سلاح‌های اتمی و کشتار جمعی پاک و سپس به پیمان منع گسترش تسلیحات هسته‌ای ملحق شوند. آن‌گاه می‌توان سسری هم به پیونگ‌یانگ زد و از فرزندان چشم بادامی کیم ایل سونگ خواست تا نیروگاه یونگ‌بیونگ را

○ پیشنهاد بسیاری از چهره‌های دانشگاهی و نظریه پردازان ایرانی در زمینه روابط بین‌الملل این است که دولت ایران برای پاسداری از منافع ملی کشور، و در شرایطی که از سوی کشورهای تاندندان مسلح اتمی محاصره شده است، در برخی از سیاست‌های موسوم به «نجسبات سیاسی، فرهنگی!» تجدیدنظر کند.

○ در روزگاری که

کسی را یارای آن نیست که از کناره گیری آمریکا از پیمان ۲ سخن بگوید و نسبت به آزمایشهای هسته ای مکرر پاکستان، قزاقستان و اسرائیل اعتراض کند، ایالات متحده به خود حق می دهد که از آن سوی جهان به یک حرکت ساده کره شمالی واکنش تند نشان دهد.

مانند نیروگاه بوشهر - تحت نظارت بازرسان سازمان بین المللی انرژی اتمی در آورند. به فرض این که جنگ در عراق به برپایی حکومتی مشابه حکومت افغانستان ختم شود، و بدین ترتیب بخشی از استراتژی مهار دوگانه ایالات متحده در خاورمیانه تحقق یابد، اما به راحتی می توان تصور کرد که این ماجرا پایان کار نیست. گذشته از مشکلات پایان ناپذیری که تشکیل هر گونه لویی جرگه عراقی را نامحتمل جلوه می دهد و در حالی که آمریکا هنوز در ابتدای راه عراق است و هر از چندگاه در یک باتلاق خونی افغانی فرو می رود، هوای ابری شبه جزیره کره شمالی نیز سودایی اش کرده است.

ایفای نقش یک پدرخوانده اقتدارگرا و همه کاره از سوی ایالات متحده، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در مستن سناریویی که نویسندگانش همه ابزارهای قدرت اقتصادی و سیاسی جهان را در اختیار داشتند، نوشته و تکمیل شد و در آخرین دهه از هزاره دوم کلید خورد. برخلاف تصور ماثو که گمان می کرد در جهان سه قطبی، نقش پدرخواندگی از آمریکای پیرو و روبه زوال به امپریالیسم جوان و بالنده کمونیسم روسی (سوسیال امپریالیسم) واگذار خواهد شد، آمریکا پس از یک دوره خوت، اینک به بهانه انتقام از عاملان جنگ تروریستی ۱۱ سپتامبر، با توپ و تشر وارد میدان شده و به شناسایی و تبییه خانواده های ناراضی پرداخته است. در چارچوب مناسبات پدرخواندگی، رژیم طالبان و اعضای القاعده در شمار خانواده های یاغی به حساب می آمدند که گرچه سران آن به دست پدرخوانده آمریکا غسل تعمید داده شده بودند، اما با سوءاستفاده از قدرت، دست به آتش بازی زده بودند. پدرخوانده جوان (بوش دوم) با کسی شوخی ندارد. چهره او سرد و خشن است. گاهی بی اعتنا به نظر میانجی گران (شورای امنیت سازمان ملل) تصمیم می گیرد، عمل می کند و صورت بندی خانواده ها را آن گونه که خود می خواهد، تغییر می دهد. در افغانستان چنین شد؛ در عراق نیز باید چنین شود. رژیم بعث یکی از خانواده های مزاحم است که پدرخوانده آمریکا، با رضایت، سالها شاهد تسلیح آن بوده است؛ خانواده ای که اکنون ساز خود را کوب می کند و به عنوان یک گردنکش زیاده خواه

پدرخوانده را آزار می دهد. حذف این خانواده شرور کمی دشوار است، بویژه آن که دو عضو بزرگ خانواده هم پیمان آمریکا، تمایل چندانی به این کار به شیوه پدرخوانده آمریکا ندارند. آلمان و فرانسه گرچه نمی خواهند مورد غضب پدرخوانده آمریکا قرار گیرند، اما به این نتیجه رسیده اند که اگر قرار است یک خانواده کوچک ناراضی - اما پولدار - فدا شود، باید سهمی در این ماجرا داشته باشند. این دو، خود را آن قدر فریه و قدرتمند می دانند که چنین سهمی طلب کنند. در این میان نقش پدرخوانده انگلیس برای آشتی دادن خانواده های متوسط اروپا با خانواده بزرگ ایالات متحده اهمیت دارد (تونی بلر در چهارم فوریه به منظور جلب رضایت فرانسه با برنامه های جنگ طلبانه آمریکا به پاریس سفر کرد). اگر اطرافیان تندرو پدرخوانده آمریکا اجازه بدهند و لب به دندان بگیرند، انگلیسی ها خواهند توانست آلمان و فرانسه و دیگر خانواده های اتحادیه اروپا را وارد نبرد گانگسترها کنند. وقتی رامسفلد آشکارا دو خانواده اروپایی را خسته و بیر می نامد، ناگزیر اختلافها بالا می گیرد. سران خانواده ها در داووس گرد می آیند تا مشکلات را حل کنند. شارل پاسکوا، رییس حزب R.P.F. و وزیر اسبق کشور فرانسه می گوید: «ظاهر آمریکا قصد زور آزمایی دارد. با این همه فکر می کنم رویارویی با واشنگتن برای پاریس آسان تر از آن است که می پنداشتیم». پاسکوا از اعضای پیر و با تجربه خانواده فرانسه، آن قدر حساب و کتاب سرش می شود که نتیجه بگیرد: «ما در برابر دشنام های آمریکا باید خونسرد و متین باشیم. ما با آنان متحد بوده ایم و هستیم اما دنبال مر و نیستیم». خانواده فرانسه نمی خواهد نقش جنبی و فرعی در شکل بندی تحولات جهانی داشته باشد. گرهارد شرودر (صدر اعظم آلمان) هم با نگاهی تیار شناسانه به منافع کشور خود، بر ضرورت اتخاذ یک سیاست مشترک خارجی در خانواده اتحادیه اروپا تأکید می کند.

پدرخوانده آمریکا خوب می داند که نه امروز و نه در آینده قابل پیش بینی چنان قدرتی نخواهد داشت که خانواده های یکسره خودی اروپایی را در جنگ های خیابانی از میان بردارد. فعلاً لوبیت خانواده کوچک صدام است. و بعد کره شمالی...؟

کسی چه می‌داند شاید وقتی دیگر! با فرانسه و آلمان باید به توافق رسید. پدر خوانده برای حذف رقبای خود هیچ‌گاه شتابزده عمل نمی‌کند.

پدر خوانده آمریکا از دوران تلخ جنگ سرد تجربه‌های گران‌قیمتی اندوخته است و می‌داند که هزینه‌رویارویی با اتحادیه اروپا بسیار سنگین‌تر از هزینه‌تقابل با اتحاد جماهیر شوروی است. پدر خوانده برای تضعیف و حذف خانواده‌های رقیب نقشه‌ها دارد؛ نقشه‌هایی که هیچ‌گاه بیرون از خانواده مطرح نخواهد شد.

«ساتتینو! پسر من! توجهت شده؟ مثل این که مغزت از کار افتاده! یا شاید هم خودت را به لودگی زده‌ای. دیگه هیچ وقت به افراد خارج از خانواده نگو چه نظری داری.»^{۱۲} این منطبق پدر خوانده است. ماریوبوزو و فرانسیس فورداکاپولا این دیالوگ را تصادفی انتخاب نکرده بودند.

پنجم فوریه ۲۰۰۳ را به یاد آورید. کالین پاول در جمع وزرای امور خارجه کشورهای عضو شورای امنیت متحد گفت: «ایالات متحده مدارک مستندی در مورد عراق دارد. اما من نمی‌توانم این اسناد را در این جمع ارائه کنم.»

سخن پاول نصیحت دن کورلیونه به پسرش را تداعی می‌کند: «هیچ وقت به افراد خارج از خانواده نگو چه نظری داری.» همه اعضای شورای امنیت عضو خانواده پدر خوانده نیستند!!

ب- II. پدر خوانده صدام

دوازده سال پیش، در جریان جنگ خونین نفت، همراه گروهی از یزشکان بدون مرز، برای کمک‌رسانی به خیل بی‌شمار مردم جنگ‌گرفته‌ای که با پای آبله‌دار و سرمازده، کوه‌های پر از برف حاجی عمران را پشت سر گذارده و به ایران پناه آورده بودند، به منطقه رفته بودیم. در میان پناهجویان، فراوان بودند مادران شاهد جان‌باختن کودکان خود از فرط سرما و گرسنگی. چهره‌های ماتم‌زده و زخمی از خراش ناخن‌ها، سرو صورت‌های گل‌مالی شده، حکایت از راز تلخ درون می‌کرد «تلخ همچون عبور دشته‌ای زنگار گرفته از اعماق جان.» دریغ از يك قوطی شیر خشک؛ دریغ از چند شاخه هیزم خشک و آتشی برای تداوم زندگی؛ دریغ از چند کیسول

آنتی‌بیوتیک و يك شیشه شربت و داروی تب‌بر؛ دریغ از انسانی‌تی که طرفین درگیر در جنگ به یغما برده بودند. ایران ما سرزمین عجیبی است: آغوش گرمی برای میهمانان ناخوانده عراقی و افغانی. پناهجویان که هنوز داغ کشتار حلبچه را در دل داشتند و به صدام و بوش نفرین می‌فرستادند. همه‌جور آدم از آن سوی مرزها آمده بودند. چه بسیار کسانی که در میانه راه ماشین فلان اداره عراقی را برداشته و با چهار چرخ پنجره‌ورینگ‌های کج، خود را سالم به این سورسانده بودند و به دنبال مشتری می‌گشتند. قیمت؟ ده درصد زیر مفت! غیر از اتومبیل، وسایل خانه - که توسط فرصت‌طلبان تاراج شده بود - به نازل‌ترین بهای ممکن فروخته می‌شد. جایی که جان ارزش نداشته باشد چه باک که تلویزیون رنگی يك نوعروس زیر آوار مانده ۱۰ هزار تومان معامله شود. وسایل پیشرفته بیمارستانی نیز چوب حراج خورده بود؛ حتی یونیت دست نخورده دندانپزشکی. بازار عجیبی بود. برای من که با زبان‌های مختلف تا اندازه‌ای آشنا هستم، برقراری ارتباط با مردم و جلب اعتماد آنان چندان دشوار نبود. در آن آشفته‌بازار که همه به دنبال يك لقمه زندگی بودند، به فردی برخورد کردم که سرش در معامله سیاست بود. او از صدام حسین چنان سخن می‌گفت که انگار سالها با وی دم‌خور بوده است: «آقا! صدام کمی مایکل کورلیونه است. او عادت دارد که هر هفته يك بار در سینمای شخصی خود، فیلم پدر خوانده ۱ و ۲ را تماشا کند. او حتی مانند پدر خوانده لباس می‌پوشد. کلاهش را دیده‌اید؟ عین کلاه گانگسترهای مافیایی است. او به همان راحتی پدر خوانده‌های ایتالیایی و آمریکایی آدم می‌کشد. افراد نزدیک به صدام نیز همه نوکیسه‌ها و لومین‌هایی هستند که به فرمان صدام - فرمان نه‌با زبان که با اشاره - آدم‌های گردن کلفت و ناراضی را به قتل می‌رسانند. آقا! ارتشید ماهر عبدالرشید (فرمانده سپاه سوم ارتش عراق) به دستور صدام حسین کشته شد. سقوط هلی‌کوپتر صحنه‌سازی بود. آقا! این عزت ابراهیم که می‌گویند نفر دوم حزب بعث است، در جوانی بیخ فروش بوده است، مثل گورینگ، مثل هس. اکثر مسئولان وزارت خارجه عراق بی‌سوادند. آنان پیش از آن که

○ سران پنج کشور حوزه خزر در نشست عشق آباد توافق کردند که تا برگزاری نشست آتی - در تهران - از هرگونه بهره‌برداری از منابع نفت و گاز در خزر و بستن پیمانهای دوجانبه پرهیزند. اما دقیقاً ۴۸ ساعت پس از این توافق خبر رسید که روسها و قزاقها شمال خزر را میان خود تقسیم کرده‌اند و به دنبال آن شنیده شد که مجلس جمهوری آذربایجان توافق‌نامه این کشور با قزاقستان درباره دریای خزر را تصویب کرده است.

ذره مسایل سیاسی سرش می‌شد به انقلاب ایران حمله نمی‌کرد. او اگر سیاست می‌فهمید، کویت را اشغال نمی‌کرد...، او حتی به اندازه مایکل کورلیونه نیز از مناسبات حاکم بر پدیده قدرت و ثروت سر در نمی‌آورد. او عراق را نابود کرده است... مانند هیتلر که آلمان را نابود کرد.» آدولف حسین نامی بود که آن دوست برای صدام به کار می‌برد.

اکنون دوازده سال از آن ماجراها می‌گذرد و بار دیگر پدر خوانده‌ها، یکی غول و دیگری جوجه در آستانه زور آزمایی مجدد قرار گرفته‌اند. پدر خوانده آمریکا با تمام قوا آمده است. او در خانواده خود، بیش از بیست هزار سلاح اتمی دارد. سلاح‌هایی که فقط دو نمونه‌اش از جنس اورانیوم و پلوتونیوم، هیروشیما و ناگازاکی را در یک چشم به هم زدن به تلی از خاک و جسد تبدیل کرد. پدر خوانده شارون نیز کم‌وبیش دویست سلاح اتمی بسیار نیرومند در اختیار دارد. هواپیماهای اسرائیل یک بار در جریان عملیاتی سریع و غافلگیرکننده نیروگاه اتمی عراق را با خاک یکسان کردند. به اعتبار این همه سلاح، قدرت نظامی عراق در مقایسه با آمریکا و اسرائیل مورچه‌ای است در زیر پای یک فیل عظیم الجثه. کسی برای سقوط و نابود شدن صدام اشک نمی‌ریزد. صدام بی‌گمان جنایتکار جنگی است. تجاوز به ایران و کویت، قتل عام مردم حلبچه، بوسیله گاز خردل و سلاح‌های شیمیایی دیگر، کشتار هزاران ناراضی کرد و شیعه و کمونیست، استفاده از سلاح‌های شیمیایی بر ضد سربازان مظلوم ایرانی، فرو کوفتن شهرها و مناطق غیر نظامی ایران و ریختن خون هزاران تن از ایرانیان بی‌گناه و بی‌دفاع و... هر یک به تنهایی می‌تواند صدام را روی صندلی مسیلسوویچ و دیگر جنایتکاران جنگی بنشانند. بازرسی بی‌نتیجه کارمندان هانس بلیکس نمی‌تواند ما را به این نظر که دست صدام از سلاح‌های ویژه کشتار جمعی خالی است، قانع کند. موشک‌های اسکاد عراقی ممکن است در هر جا جاساسازی شده باشد، در حوالی «مادی» یا در زیر تونلی ناشناخته در اعماق پیچیده شبکه فاضلاب بغداد، یا در حفره‌های نامریی روستایی در تکریت یا در هر خراب‌شده دیگر. نباید در مسلح بودن صدام

دیللمات باشند، هفت تیرکش‌اند. بروید تحقیق کنید، اگر دروغ بود گردن من را بزنید... صدام همه را بازی داده. یک روز مأم جلال (منظورش جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق بود) را احضار می‌کند و به او وعده پست و مقام می‌دهد، روز دیگر کاک مسعود را (منظورش مسعود بارزانی رهبر حزب دموکرات کردستان عراق بود). آقا به خدا این رجوی شما؟! و سربازان بدبختش آلت دست صدام شده‌اند. صدام از بچه‌های ایرانی برای بازجویی و سرکوب مردم عراق استفاده می‌کند. رجوی که سهل است، اگر روزی عدی و قسی (دو پسر صدام) برایش شاخ شوند، ترتیب آنها را هم می‌دهد... او من امروز به یاد می‌آورم که پدر خوانده صدام درست مانند مایکل کورلیونه ترتیب قتل دامادهايش را داد. دو داماد صدام که همراه همسرانشان به اردن گریخته بودند، پس از دریافت ضمانتی که همسر صدام از سوی وی به آنان داده بود، به عراق بازگشتند و بی‌درنگ کشته شدند. [

در سرمای استخوان‌سوز کوهستان‌های اطراف پیرانشهر، کنار چادری که میخ‌های آن پوشیده از برف بود، با آن دوست ناشناس نشستیم، سیگاری چاق کردیم و یک لیوان چای - که از شما چه پنهان پنداری ده بار گرم شده بود - نوشیدیم. او برای من شعری از «شیر کوبی کس» (شاعر برجسته کرد) خواند و من برایش از شاملو خواندم. شاملو، پس از فاجعه حلبچه، تن و جان رنجورش را گذاشته بود روی کولش و به کشورهای مختلف اروپایی رفته بود و شعر خوانده بود و برای مردم زخمی گرد پول جمع کرده بود تا مدرسه‌ای ویران دوباره ساخته شود و دیوار فرو ریخته در مانگاهی، برپا گردد... .

همه دارایی آن دوست یک رادیوی دو موج بود. روز چهارم یا پنجم سفر بود که بار دیگر دیدمش. او از متار که جنگ سخن می‌گفت: از سازش پنهانی صدام و بوش؛ از هزاران سرباز نوجوان عراقی که زیر بولدوزهای آمریکایی خمیر شده بودند؛ از ده‌ها هزار بچه عراقی که یتیم شده بودند؛ از شهرهای ویران شده عراق؛ از پول نفتی که می‌بایست به حساب کویت ریخته شود: «صدام هم جنایتکار است، هم احمق و هم خائن. او اگر یک

○ اهمیت اقتصادی
خزر سبب شده است که
قدرتهای فرامنطقه‌ای -
بویژه ایالات متحده - به هر
شیوه ممکن و از راه
هم پیمانانشان و شرکتهای
سرمایه گذار وارد منطقه
شوند و بکوشند با
دخالتهای مستقیم و
نامربوط، استقلال و ابتکار
عمل را از پنج کشور
ساحلی این دریاچه
بگیرند.

کمترین تردیدی به خود راه داد. همچنین نباید از یاد برد که دیکتاتور عراق دچار چنان جنون لاعلاجی است که در هر فرصتی ممکن است بر ضد همسایگان خود دست به عملیاتی جبران‌ناپذیر بزند. همه این‌ها درست. اما واقعیت این است که توان نظامی عراق نه آمریکارا تهدید می‌کند و نه در حد اکثر قابلیت و فعالیت خود خطری برای اسرائیل قلمداد می‌شود. نکته دیگر این که فقط کسانی حق دارند بی‌خونریزی، مردم عراق و منطقه را از شر صدام نجات دهند که خود: اولاً دستشان به خون مردم همین منطقه آلوده نباشد؛ ثانیاً کارنامه حقوق بشری‌شان دست کم، سیاه‌تر از صدام نباشد. با در نظر گرفتن این دو شرط حداقل - که خرد جمعی جهانیان بر آن مهر تأیید می‌زند - می‌توان از هم‌اکنون مجوز ایالات متحده و هم‌پیمانانش را برای آغاز جنگ مردود شمرد. برداشتن غده صدام از راه جنگ، آن هم با چنین وسعتی - هزینه‌های سنگینی به مردم بی‌پناه و غیرنظامیان عراق تحمیل خواهد کرد. جنگ و آدم‌کشی ممنوع. همه هوادار جامعه مدنی جهانی به پاس رعایت حریم حرمت انسانیت باید این چند کلمه ساده را تبدیل به یک حرکت جهانی در مخالفت با جنگ کنند. ملت آمریکا با حمایت گسترده همه مردم صلح‌دوست جهان می‌تواند زمامداران عنان‌گسیخته خود را بر سر جایشان بنشانند، مشروط بر این که ما در انجام رسالت خود کوتاهی نکنیم.

بن‌بست در آلماتی

پس از استقلال پاکستان و پیروی این کشور از سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحده، دخالت در اوضاع داخلی افغانستان، حمایت بی‌چون و چرای مادی و معنوی از جریانهای بنیادگرا و تقلیل این گروه‌ها تا حد ابزار دست‌یابی به اهداف سیاسی - اقتصادی پاکستان بویژه در پشتونستان، میان اسلام‌آباد و دهلی نو مشکلات پیچیده ژئوپلیتیکی به وجود آمده است. این چالش‌ها با توجه به قدرت اتمی دو کشور چنانچه به تقابلی نظامی بینجامد، می‌تواند تبدیل به فاجعه‌ای سخت و وحشتناک شود. در سالی که گذشت، مناقشه هند و پاکستان، گاه تا حد بروز یک جنگ تمام‌عیار پیش رفت. چنان که

در چهاردهم ماه مه، وقتی گروهی از تروریست‌های بنیادگرا - که به لحاظ مبانی ایدئولوژیک تفاوت چندانی با القاعده ندارند و به‌گونه مشخص از نهادهای پیدا و پنهان قدرت در دولت پاکستان تغذیه می‌شوند - خود را به صورت سربازان ارتش پاکستان آراستند و در مناطق مرزی هند و پاکستان در کشمیر، خونریزی و کشتار را تا حد قتل عام زنان و کودکان هندی افزایش دادند، دور تازه‌ای از بحران در آسیب‌پذیرترین بخش خط گسل بر خورد تمدن‌ها در شبه قاره پدید آمد.

سرزمین کشمیر از سال ۱۹۴۹ که به دو بخش جامو - کشمیر و کشمیر آزاد میان هند و پاکستان تقسیم شده است، تاکنون دست کم شاهد سه جنگ بزرگ بوده است. در سالی که گذشت، آرایش نیروهای نظامی طرفین مناقشه، کشمیر سرسبز را تا آستانه یک جنگ تمام‌عیار پیش برد. پاکستان که مهم‌ترین پایگاه‌های خود را در مناطق پشتون‌نشین افغانستان از دست داده است و پس از سقوط دوستان گرمابه و گلستانش در حکومت طالبان، تا اندازه زیادی نبرد در میدان موازنه قدرت در منطقه را به ایران و هند و روسیه باخته است، برای تثبیت موقعیت خود در کشمیر به هر دری مشتم می‌گوید. گذشته از نوع شکل‌بندی حکومت کنونی پاکستان - که نمونه بی‌ظنیر یک دیپلماسی فرصت‌طلب را هریری می‌کند - واقعیت این است که پس از به قدرت رسیدن ژنرال ضیاءالحق و تجدید سازمان ISI، حاکمیت سیاسی پاکستان - و نه فقط حکومت‌های مقطعی از جمله نواز شریف و بی‌ظنیر بوتو و دیگران - سخت با تروریسم بنیادگرا از نوع طالبان و القاعده آمیخته شده است. حکومت پاکستان دستکم از دو دهه پیش مهم‌ترین پایگاه و مأمن تروریست‌هایی بوده است که به گونه‌های مختلف دولت‌های مسالمت‌جوی همسایه از جمله ایران، هند، تاجیکستان، ازبکستان و افغانستان در دوران برهان‌الدین ربانی را تهدید کرده‌اند و گاه با اهمال و تجاهل، منافع غرب را نیز به مخاطره انداخته‌اند. شهرهای شمالی پاکستان از جمله پشاور، خوست و دهها منطقه قبیله‌ای و ایل‌نشین از بیست سال پیش تاکنون میزبان کسانی بوده است که فاجعه ۱۱ سپتامبر یکی از دسته‌گل‌هایشان به‌شمار می‌رود! اینک که پاکستان از سلاح اتمی نیز

○ دخالت ایالات

متحده و حضور شبه نظامی این دولت در حوزه خزر، با انتقال تدریجی پایگاه نظامی خود از اینجریلیک (در ترکیه) به آشورون (در جمهوری آذربایجان)، نه تنها به کاهش توان چانه‌زنی ایران انجامیده، بلکه به هم‌پیمانان آمریکایی فرصت را داده است که گذشته از زیر پا گذاشتن تعهدات سیاسی و اخلاقی خود در اجلاس عشق‌آباد، سطح مطالبات خود را در مذاکره با ایران افزایش دهند.

آن جا که وقتی راست میانه رو به رهبری گلیست‌ها (ژاک شیواک) از صندوق انتخابات ریاست جمهوری فرانسه پیروز بیرون آمد، پنداری دنیا به کام چپ‌های جوان ایرانی شیرین شد.

در این جا فرصت کافی برای نقد و بررسی جامعه‌شناختی فرایندهای پیش گفته نیست، با این همه به مناسبت انتخابات فرانسه و پیروزی راست میانه چند نکته مطرح می‌شود:

الف) در سالهای گذشته رفتارشناسی مردم فرانسه در انتخابات، نشان از گرایش آنان به نوعی «همزیستی» حزبی در متن قدرت سیاسی دارد. برای مثال، اگر در انتخابات ریاست جمهوری سوسیالیست‌ها رأی اعتماد مردم را جلب کرده‌اند، در مقابل، نخست‌وزیر که به تناسب اکثریت نمایندگان پارلمان، تقریباً بار رأی مردم به رئیس‌جمهور تحمیل می‌شود از جناح راست برگزیده شده است. آخرین نمونه چنین فراگردی (همزیستی)، توزیع قدرت میان گلیست‌ها (شیراک) و سوسیالیست‌ها (ژوسپن) بود. اما نتیجه دو انتخابات اخیر، بیانگر این نکته است که مردم - شاید به علت ضرورت یکدست شدن قدرت و حل سریع تر مشکلات کشور - آرای دوگانه خود را بایگانی کرده و زمام امور را به دست راست میانه سپرده‌اند (گرایش به آلترنات).

ب) چنین فرایندی از چند منظر قابل تأمل است:

ب-۱. سوسیالیست‌ها با شعار عدالت اجتماعی وارد انتخابات می‌شوند. آنان با اعتقاد به همگرایی بیشتر، در برابر مهاجران اروپایی، آسیایی و آفریقایی چندان روتش نمی‌کنند و کفه سیاست خاورمیانه‌ای خود را به گونه‌ای محسوس با ایالات متحده همساز و به نفع صهیونیست‌ها سنگین می‌کنند. به نظر می‌رسد که مردم فرانسه - پس از ۱۱ سپتامبر - از کثرت مهاجران، بویژه رنگین‌پوستان نگران هستند. از سوی دیگر، عملکرد فاشیستی و جنایتکارانه حزب لیکود، کار راه جایی رسانده است که افکار عمومی فرانسه مایل است دولت‌مردان فرانسه از موضعی مستقل و در قالب یک حکومت معتقد به شیوه‌های دموکراتیک و ضد خشونت، سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود را تنظیم کنند و تا حد امکان از

سود می‌برد و پس از روی بر تافتن ایالات متحده از طالبان، یک شبه به ائتلاف کذایی مبارزه با تروریسم پیوسته است، مناقشه کشمیر فرصت تازه‌ای فراروی اسلام‌آباد قرار داده است تا لشکر شکست خورده تروریست‌های بنیادگرا و سرگردان را - که گفته می‌شود بالغ بر دوازده هزار تن هستند - به مرز هند گسیل کند و بخشی از فراریان القاعده و طالبان را نیز برای روز مبادا! در کنف حمایت خود بگیرد.

چنین عملکردی که پشتیبانی صریح ایالات متحده بستر سازی و عملیاتی می‌شود، رهبران هند را چنان بی‌تاب کرده است، که نخست‌وزیر و اجپایی در جمع سربازان هندی مستقر در خط مرزی کشمیر ناگزیر از نبرد سرنوشت‌ساز سخن گفت. در مقابل شکیبایی هندیان، پاکستانی‌ها قدرت اتمی خود را به رخ می‌کشند و از مصوبه ۱۹۹۷ شورای امنیت سازمان ملل در مورد برگزاری انتخابات در کشمیر سخن می‌گویند. به کار گرفتن چنین ترفندی، به هیچ وجه بیانگر مواضع مثبت نتواند بود؛ نکته‌ای که در کنفرانس آلمانی نیز از سوی پرویز مشرف در حضور پوتین و اجپایی مطرح شد، اما در برابر استدلال‌های متقن در خصوص پشتیبانی اسلام‌آباد از گروه‌های تروریست، دست از تشبهد برای یک مانوور دموکراتیک بسته شد. شاید روزی بتوان از راه یک انتخابات دموکراتیک برای همیشه به بحران کشمیر پایان داد، اما قدر مسلم این است که چنین رویکرد دموکراتیکی پیش از آنکه مجال تحقق در عرصه مناقشه کشمیر بیابد، باید در صحنه عمومی حیات سیاسی پاکستان عملی شود.

گل‌های فرانسوی

در سال ۲۰۰۲، آونگ دموکراسی در فرانسه تا اندازه‌ای به ثبات و یک دستی کم سابقه‌ای نزدیک شد. به قدرت رسیدن راست‌های افراطی در اتریش (حزب یورگ‌هایدر) و ایتالیای (گروه برلوسکونی) و شکست سوسیالیست‌ها (ژوسپن) از راست‌های تندرو (لوین) در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، در محافل اجتماعی و سیاسی ایران بانگرانی ویژه‌ای تحت بررسی غیر کارشناسانه و یکسره احساساتی قرار گرفت، تا

○ دولتهای حاشیه

خزر، در بیراهه‌ای که افتاده‌اند، حتی منافع ملی خود را نیز - برای لطمه زدن به ایران - نادیده می‌گیرند و به شیوه‌ای باورنکردنی از یاد می‌برند که خاک ایران تنها راه امن و مقرون به صرفه اقتصادی برای فرستادن نفت و گازشان به ارزش میلیاردها دلار به سوی آبهای آزاد است.

يك كشتی باری حامل موشك‌های اسكاد كره شمالی برای یمن را توقیف كرده بودند.

واقعیت این است كه ایالات متّحده-پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی- به لحاظ نظامی، به قدرت مسلط در جهان معاصر تبدیل شده است. این گفته به معنای نادیده گرفتن قدرت اقتصادی و نظامی چین، هند، اتحادیه اروپا، روسیه و جهان اسلام نیست. به همین دلیل نیز از زمامداران آمریکا انتظار می‌رود با خویش‌داری، حسن‌نیت و لرتقاء حسّ مشاركت جهانی در سیاست‌گذارهای خود، اقتدار بالقوه ایالات متّحده را در خدمت صلح بالفعل به كار گیرند. اما سوگمندان و واقعیت‌جز این است. در سالی كه گذشت صاحب این قلم طی نامه‌ای مبسوط به همكاران دانشگاهی‌اش- كه كم‌وبیش نفوذی هم در سیاست خارجی آمریکا دارند- [از جمله آقایان هاتینگتون و فوكویاما] از ایشان خواست كه اراده خود و سیاستمداران كاخ سفید را به استقرار صلح معطوف كنند. ۲۵ اما موضوع اسف‌انگیز این است كه آرایش فعلی چهره‌های سیاسی- نظامی در كاخ سفید، فقط گفتمان جنگ را معنی می‌كند. یکی از محورهای مورد نظر من در آن نامه، هیاهوی مربوط به «تسلیمات هسته‌ای ایران» بود. در آن نامه، نگارنده با تشریح وضع کشورهای خاورمیانه و گسترش تسلیحات اتمی در کشورهایمانند پاکستان، هند، قزاقستان، اسرائیل- و تا اندازه‌ای تركیه- و وجود زمینه‌های اتمی شدن در بسیاری از کشورهای منطقه بر این نکته تأکید كرد كه گرچه دولت ایران به اعتبار گزارش‌های مكرّر بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، به هیچ وجه تصمیم به غنی‌سازی اُرانیوم در راستای اهداف نظامی ندارد، با این همه، پیشنهاد ما- بعنوان چهره‌های دانشگاهی و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل- این است كه دولت ما برای پاسداری از منافع ملی ایران، و در شرایطی كه از سوی کشورهای تاندندان مسلح اتمی محاصره شده است، می‌باید در برخی از سیاست‌های موسوم به «نجابت سیاسی»، فرهنگی! «!» تجدید نظر كند. ظاهر آدیلمات‌های كره شمالی توصیه‌های ما را بهتر شنیده‌اند! بی‌پذیریم كه آمریکاییان بیش از اندازه متعارف درباره برخی رخنموده‌های داخلی کشورهای غیر

ایالات متّحده و پشتیبانی يكسویه از صهیونیست‌ها فاصله بگیرند.

۲- راست‌های افراطی، پرچم دفاع از هویت ملی و امنیت اجتماعی را برمی‌افرازند، مهاجران را عامل اصلی پولاریزه شدن جامعه و به خطر افتادن هویت فردی و اجتماعی و انگیزه بحران ملیت می‌دانند و سخت بر چهره صهیونیسم جنگ می‌كشند. گرچه مردم فرانسه از ناامنی‌های اجتماعی، و تهدید شدن فرهنگ ملی خود از سوی اقوام و گروه‌های مهاجر نگران هستند، با این همه شخصیت و حافظه تاریخی‌شان اجازه نمی‌دهد از جریانهایی كه پشت صلیب‌های شكسته، خاطرات تلخ اشغال پاریس را تداعی می‌كند، بیش از ۱۷ درصد حمایت كنند. اعتماد مردم فرانسه به راست میانه كه تلفیقی تعدیل شده از این دو دیدگاه را نمایندگی و رهبری می‌كند، بیانگر روحیه متعادل ملتی است كه این بار تصمیم گرفته آونگ دموكراسی را با ثبات بیشتری برخلاف جهت سیاست همزیستی به حركت در آورد.

هوای توفانی در شبه جزیره كره

پس از سخنرانی غیرمسئولانه رئیس‌جمهور ایالات متّحده در ۲۹ ژوئیه ۲۰۰۱، و طرح موضوع موهوم محور شیطانی، سینمای هالیوود نیز به سفارش ديك‌چنی و با پول‌های سرشار كارتل‌ها و تراست‌ها وارد میدان شد تا از فرزندان كیم ایل سونگ شجره خبیثه‌ای به شكل شیطا طین ضد صلح و دشمن حقوق بشر برتراشد. در این فیلم‌ها قدرت نظامی كره شمالی- كه حدّاكثر در تولید موشك‌های میان‌برد غیر اتمی تعریف می‌شود- چنان اغراق‌آمیز به تصویر كشیده شده است كه پنداری قدرتی ماورای توان فعلی فن‌آوری جهانی ناگهان در گوشه‌ای از كره زمین ظاهر شده است و هیچ هدفی جز نابود كردن آمریکا ندارد. چنین پندار اغراق‌آمیزی از قدرت نظامی كره شمالی، كار را به جایی كشید كه مادالین آلبرایت در روز ۱۳ ژانویه ۲۰۰۳ به جورج واکر بوش هشدار داد كه ایالات متّحده باید به جای حمله نظامی به عراق، در درجه نخست ماشین جنگی بیونگ یانگ را منهدم كند. این ادعا در شرایطی صورت می‌گرفت كه در اواخر سال ۲۰۰۲، نیروهای گشت دریایی آمریکا،

○ بی‌تعارف باید این واقعیت را بپذیریم كه روابط سیاسی ایران و روسیه در دو دهه گذشته هیچ‌گاه از عمق استراتژیک بر خوردار نبوده است. دفاع روسها از پروژه بوشهر هم صرفاً بر پایه منافع ملی خودشان و برای فشار آوردن به ایالات متّحده صورت می‌گیرد.

را به مخاطره اندازد. همچنین وجود چنین تسلیحاتی (ویژه کشتار جمعی) در کشورهای با دولت‌های بی‌ثبات و ماجراجو نعل وارونه است.

بی‌در نظر گرفتن رژیم نژادپرستی مانند اسرائیل - که هم مجهز به سلاح اتمی است و هم بالفعل همواره تهدیدی بزرگ برای صلح خاورمیانه و جهان تلقی می‌شود - می‌توان این پرسش را مطرح کرد که در کشوری مانند پاکستان با قدرت اتمی - اگر فردا بر اثر کودتا یا هر ماجرای غیر قابل پیش‌بینی دیگر جماعتی به قدرت برسند که کمترین تعهدی نسبت به صلح جهانی نداشته باشند، چه مصیبت بزرگی رخ خواهد داد؟ بویژه آن که در این کشور از کودتای ژنرال ضیاءالحق تا کودتای پرویز مشرف، هیچ‌گاه رژیم‌های باثبات مستقر نبوده‌اند. آیا در مقایسه با قدرت اتمی اسرائیل و پاکستان، بهراستی کره شمالی یک خطر جدی به‌شمار می‌رود؟

خزر در اغما

در پایان سخن، - که بیش از ظرفیت یک جستار به درازا کشید - شایسته می‌دانم با احترام در پیشگاه استاد بزرگوار دکتر پیروز مجتهدزاده، یکی از مهمترین مسائل ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی را بی‌توجه به گفتمان‌های سیاسی در داخل کشور ارزیابی کند. در آغاز اردیبهشت ماه ۱۳۸۱، رئیس‌جمهور ایران همراه با چهار همتای خود - که سرزمین‌هایشان در حاشیه دریایچه مازندران قرار دارد - در عشق‌آباد گرد آمدند تا رژیم حقوقی دریایچه را از راه دیپلماتیک و به شیوه گفت‌وگوهای مبتنی بر مفاهیم تعیین کنند. اجلاس عشق‌آباد چنان‌که تصور می‌رفت، با توجه به پیچیدگی‌های موضوع راه به جایی نبرد و سران پنج کشور توافق کردند تا بر گزاری نشست آتی - در تهران - از هر گونه بهره‌برداری از منابع نفت و گاز دریا و انعقاد پیمان‌های دو جانبه بپرهیزند. اما در شرایطی که رئیس‌جمهور ایران هنوز آسیای مرکزی را ترك نکرده و سرگرم دیدار با رهبران ازبکستان و قرقیزستان و بازدید از دیگر کشورهای منطقه بود، و دقیقاً ۴۸ ساعت پس از توافق یادشده، خبر رسید که روس‌ها و قزاق‌ها شمال خزر را میان خود تقسیم کرده‌اند (نوروز، ۸۱/۲/۲۵). همچنین به دنبال

هم‌پیمان خود هیاهو به راه می‌اندازند. در روزگاری که کسی را یارای آن نیست که از خروج آمریکا از پیمان سالت ۲ سخن بگوید و نسبت به آزمایش‌های مکرر هسته‌ای پاکستان، قزاقستان و اسرائیل اعتراض کند، ایالات متحده به خود حق می‌دهد از آن سوی جهان به یک حرکت ساده پیونگیانگ و اکنش شتابزده نشان دهد. آیا در آمریکا سیاست خارجی را مردان وزارت جنگ دیکته می‌کنند؟

در دهم ژانویه سال جاری کره شمالی تصمیم گرفت ضمن خروج از پیمان «منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای»، نیروگاه «یونگ‌یونگ» را نیز فعال (تر) کند. این کار در شرایطی انجام شد که کره شمالی پس از تحریکات آمریکا، دو تن از نمایندگان سازمان جهانی انرژی اتمی را از کشور خود رانده بود! این حرکت - که بی‌درنگ و اکنش‌های شتابزده کشورهای چون روسیه، کره جنوبی، فرانسه، ژاپن و... را برانگیخت - در حالی صورت گرفت که نمایندگان کره شمالی در مکزیك سرگرم رایزنی و گفت‌وگو با بیل ریچارلسون بودند. او که سابقه مذاکره با کره‌ای‌ها را دارد و تا حدودی به زبان آنان آشناست، برای آخرین بار (در دهم ژانویه) از نمایندگان پیونگیانگ شنید که آنان از اتم فسقظ برق و انرژی و دیگر کاربردهای صلح طلبانه می‌خواهند و به دنبال جنگ و خونریزی نیستند. کره‌ای‌ها حتی محمدالبرادعی را نیز نسبت به آنچه در نیروگاه یونگ‌یونگ می‌گذرد توجیه و مجاب کردند.

مواضع چند پهلوی روس‌ها و دعویشان از کره‌ای‌ها برای حفظ منافع جامعه جهانی و همسایگان خود؛ اقدام شتابزده فرانسوی‌ها برای مقابله با حرکت پیونگیانگ؛ دیپلماسی نرم ژاپنی‌ها و اضطراب ستول؛ و... همه و همه تحت تأثیر شیپور گوش‌خراش تبلیغات و اکنشی بر ضد کشوری صورت می‌گیرد که سیاست خارجی آمریکا با همیاری یکی از بازوهای خود یعنی سینمای هالیوود آنان را دشمنان بشریت معرفی می‌کند.

اینک باید پذیرفت که صلح پایدار جهانی برای همه مردم جهان بزرگ‌ترین دغدغه است و وجود جنگ‌افزارهای اتمی، بالقوه می‌تواند صلح جهانی

○ روسیه، آذربایجان و قزاقستان، بی‌اعتنا به توافق عشق‌آباد و بی‌توجه به اخلاق سیاسی و رعایت پیمانهای دیپلماتیک و حقوق همسایگان، بی‌موافقت ایران و ترکمنستان بهره‌برداری از منابع نفت و گاز دریایچه خزر را آغاز کرده‌اند.

این خبر حیرت‌انگیز شنیده شد که مجلس جمهوری آذربایجان توافق‌نامه‌ای با کشور قزاقستان درباره‌ی دریای خزر را تصویب کرده است. بر پایه‌ی این توافق، دو کشور مقرر داشته‌اند که بستر دریای خزر را در محدوده‌ی آب‌های خود به بخش‌های ملی تقسیم کنند. (ایران، ۸۱/۲/۱۱).

مجلس جمهوری آذربایجان در شرایطی این توافق را از بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۸۱ لازم‌الاجرا دانست که در طرف دیگر ماجرا، داستانی شگرف در شرف وقوع بود. همه‌ی شواهد حکایت می‌کرد که روسیه و قزاقستان وارد عمل شده و معاهده‌ای تنظیم کرده‌اند که به موجب آن بهره‌برداری مشترک و مساوی از منابع دریای خزر در مناطق کورکانگازی، تستیرالتایا، و خوالینسکو در دستور کار قرار می‌گیرد. در چنین هرج و مرجی، ترکمنستان نیز برای آن که از قافله عقب نماند وارد گود خزر شد و اوکراین را به همکاری در ساخت خط لوله گاز از مسیر افغانستان فراخواند. دیپلماسی روی بیخ، با اجرای پروژه سه میلیارد دلاری خط لوله باکو-تفلیس-جیحان وارد مرحله تازه‌ای شد، تا همگان دریابند که انفعال سیاست خارجی ما تا چه اندازه می‌تواند منافع ملی را به مخاطره اندازد و نان از دهان کودکان ایرانی برآید.

مشکل رژیم حقوقی خزر از آن‌جا آغاز می‌شود که این دریایچه بعنوان بزرگترین دریایچه جهان - که از بعضی دریاها نیز فراخ‌تر است و پنج کشور را به میهمانی خود خوانده است - تابع هیچ قانون مشخصی در کنوانسیون‌های بین‌المللی نیست. اهمیت اقتصادی خزر سبب شده است که قدرت‌های فرامنطقه‌ای - بویژه آمریکا - به هر شکل ممکن و از طریق دولت‌های هم‌پیمان و شرکت‌های تجاری وارد منطقه شوند و بکوشند با دخالت‌های مستقیم و نامربوط خود، استقلال و ابتکار عمل را از پنج کشور ذینفع حاشیه دریایچه سلب کنند. دخالت ایالات متحده و حضور شبه نظامی این کشور در حوزه خزر، با انتقال تدریجی پایگاه اینجریلیک (ترکیه) به آبشورون (آذربایجان) نه تنها به تضعیف موقعیت و کاهش توان چانه‌زنی ایران انجامیده، بلکه به همیمانان آمریکا این فرصت را داده است که گذشته از زیر پا گذاردن تعهدات سیاسی و اخلاقی خود در اجلاس عشق‌آباد و آغاز

کردن پروژه خط لوله انتقال نفت و گاز از مسیر باکو-تفلیس-جیحان [که آشکارا منافع ملی ایران را نادیده می‌گیرد] و در آینده نیز آسیبهای اکولوژیک به خزر وارد می‌کند] سطح مطالبات خود را در مذاکره با ایران افزایش دهند. سوگمندانه در این راه (بیراهه)، دولت‌های حاشیه خزر حتی منافع ملی خود را نیز - برای لطمه زدن به ایران - نادیده می‌گیرند و به شیوه‌ای باور نکردنی از یاد می‌برند که خاک ایران تنها راه اقتصادی، امن و مقرون به صرفه برای عبور میلیاردها دلار سرمایه به سوی آب‌های آزاد است.

سیاست روسیه در خزر منطبق بر منطق دوگانه‌ای است که از یک سو بر بستر اندیشه‌های بازمانده از جریان کمونیسم روسی (رویز یونیسیم) و تفکر روزگار سپری شده خروشچیفی - برژنفی در دوران جنگ سرد به دنبال افزایش تقابل - یا دستکم گسترش رقابت - با ایالات متحده به منظور کم کردن شر و آشننگن از منطقه است، و از سوی دیگر بر پایه دیدگاه فرصت‌طلبانه سیاستمداران جوان، بی‌توجه به منافع و موقعیت همسایگان، تنها در پی کسب بیشترین سود برای روسیه است و بدین اعتبار تاکتیک چانه‌زنی و در نهایت تعامل و همکاری با آمریکا را دنبال می‌کند و نگران از همکاری مستقیم دولت‌های آذربایجان و قزاقستان با ایالات متحده، و به منظور عقب‌نماندن از قافله، طرح «رژیم مشاع» را کنار می‌زند و از برنامه مستقیم منابع «زیربستر» و بهره‌برداری مشاع از سطح آب دفاع می‌کند. چون روز روشن است که مسکو با سوءاستفاده از اختلافات ایران و آمریکا، در مواقعی با کارت ایران بازی دوگانه‌ای به راه می‌اندازد و از هر دو طرف امتیاز می‌گیرد. تعارضات را کنار بگذاریم و به این واقعیت تسلیم شویم که روابط سیاسی ایران و روسیه در دو دهه گذشته هیچ‌گاه از عمق استراتژیک برخوردار نبوده است. دفاع روس‌ها از پروژه بوشهر نیز صرفاً بر مبنای منافع ملی خودشان و برای فشار آوردن به ایالات متحده صورت می‌گیرد.

گرچه درخواست سهم ۲۰ درصدی به یک اعتبار می‌تواند بهترین حالت ممکن را برای ایران رقم بزند، اما مخالفت روسیه، آذربایجان و قزاقستان با این پیشنهاد ممکن است کار را به بن‌بست و

○ طرح این موضوع که به موجب پیمانهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰، کمابیش پنجاه درصد دریایچه خزر متعلق به ایران است، ناشی از ناآگاهی برخی از «تحلیلگران»! سیاسی از پیچیدگی مسائل خزر است. پافشاری بر چنین برداشت ناشیانه‌ای از موضوع، دست کم افکار عمومی را از جهت شناخت سطح واقعی مطالبات و منافع ملی گمراه می‌کند.

○ همسایگان شمالی
ایران باید بدانند که اگر هم تقسیم‌بندی موهوم، يك طرفه و فزون خواهانه‌ای در اتحاد جماهیر شوروی سابق در خصوص ترسیم خطی مرزی از آستارا به خلیج حسینقلی، به منظور جدا کردن سهم ایران صورت گرفته بوده، این امر کمترین پایه و ارزش حقوقی ندارد و از دید ملت ایران یکسره مردود است.

جدل‌های خطرناک بکشاند. علی‌رغم سیاست مبتنی بر تنش‌زدایی، مدارا و خویش‌داری دولت ایران - که گاهی در سایه ناکارآمدی برخی از کارگزاران در زمینه سیاست خارجی به انفعال و واگذاری می‌انجامد - در حال حاضر که وضع رژیم حقوقی دریاچه خزر نامعلوم است، وقوع هرگونه برخورد چندان دور از ذهن نیست. زیرا سه کشور روسیه، آذربایجان و قزاقستان بی‌اعتنا به توافق عشق‌آباد و بی‌توجه به اخلاق سیاسی و رعایت پیمانهای دیپلماتیک و احترام به حقوق همسایگی، پیشاپیش و بی‌موافقت ایران و ترکمنستان، بهره‌برداری از منابع نفت و گاز دریاچه را آغاز کرده‌اند. بدین ترتیب می‌توان تصور کرد که چنانچه این کشورها در شرایط مبهم کنونی - که مرزها مخدوش است - اگر خواسته یا ناخواسته وارد حوزه‌هایی شوند که ایران آنها را سهم خود می‌داند، دو ضد موقعیت که هر دو نیز به حال زار منطقه زیان‌آور است پیش خواهد آمد:

در حالت نخست اگر ایران همچنان درهای سیاست خارجی خود را بر پاشنه رواداری و سکوت بچرخاند، ناگزیر وارد دامی شده است که معنای دیگر آن پذیرفتن وضع جدید و از دست دادن منافع ملی است. در حالت دوم، اگر ایران دست به اقدامی مشابه جلوگیری از عملیات اکتشافی آذربایجان (در تابستان سال ۲۰۰۱) بزند، این کار ممکن است منطقه را با توجه به شیطنتهای آمریکایکا به تشنج بکشاند.

از سوی دیگر، مراجعه به دیوان بین‌المللی نیز جز صرف هزینه و از دست دادن زمان، بهره‌ای برای ما نخواهد داشت. طرح این موضوع که به موجب پیمان‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ کم‌وبیش پنجاه درصد دریاچه متعلق به ایران است، ناشی از ناآگاهی برخی از تحلیل‌گران! سیاسی از مسائل پیچیده دریاچه است. تصمیم چنین برداشت ناشیانه‌ای از مسأله بفرنج خزر، دست کم افکار عمومی را از جهت شناخت سطح واقعی مطالبات و منافع ملی گمراه می‌کند. این دوستان ناآشنا که می‌خواهند دولت را بر سر منافع جناحی خود کنار دریاچه خزر ذبح کنند و از رئیس‌جمهور و وزارت خارجه‌اش، شکلی شبیه دربار بی‌بند و بار قاجاریه - که شمال کشور را به روس‌ها باخت - طرأحی نمایند، باید بدانند که قرارداد ۱۹۴۰ نوعی توافق بحریمایی است و به هیچ‌وجه ناظر به رژیم حقوقی دریاچه نیست. افزون بر آن، به آقایان توصیه

می‌شود با افکندن نگاهی دوباره به حوادث تلخ در دوران جنگ سرد و اندکی مطالعه تاریخ دریابند که بر اساس همان پیمان، اتحاد جماهیر شوروی چه لطامات جبران‌ناپذیری به منافع ملی ایران و اکولوژی خزر وارد ساخته است. اما در مورد قرارداد ۲۵ آوریل ۱۹۷۵ به شماره ۱۴۸۱۱۸ نیز می‌توان گفت که این پیمان نامه فقط دربرگیرنده مسائل مربوط به ارتباطات ترانزیتی میان ایران و شوروی سابق بوده است و برخلاف تبلیغات مسموم برخی محافل ضد ایرانی - که این قرارداد را مبنای ترسیم مرز دریایی میان ایران و آذربایجان تلقی کرده‌اند - کمترین سخنی درباره تعیین رژیم حقوقی دریاچه خزر در آن مطرح نشده است.^{۲۷}

همچنین، همسایگان شمالی ایران باید بدانند که اگر هم تقسیم‌بندی‌های موهوم، يك طرفه و فزون طلبانه‌ای در اتحاد جماهیر شوروی سابق در خصوص ترسیم خط مرزی از آستارا به خلیج حسینقلی، به منظور تفکیک سهم ایران صورت گرفته بوده، کمترین پایه و مایه حقوقی ندارد و از نظر ملت ایران یکسره منسوخ و مردود است.

مشاع شناخته شدن تمامی دریاچه؛ تقسیم دریاچه به پنج بخش بیست درصدی؛ تقسیم منابع زیربستر و بهره‌برداری مشاع از سطح آب؛ تقسیم دریا به دو بخش ۵۰ درصدی میان ایران و چهار کشور دیگر... هر يك از این طرح‌ها و پیشنهادها با بهانه‌تراشی و مخالفت يك یا چند کشور حاشیه دریاچه مواجه است. برای دستیابی به توافق پنج‌جانبه، از هم‌اکنون وزارت خارجه باید تمهیدی بیندیشد و بر شتاب حرکت خود، بر محور گفت‌وگو و رایزنی‌های دو یا چند جانبه با کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای ذینفوذ که به حقوق اساسی ملت ایران به دیده احترام می‌نگرند، بیفزاید.

به نظر می‌رسد که رهبران کشورهای حاشیه خزر، بیش از اندازه به وعده‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای دل بسته‌اند و خطوط منافع ملی خود را بی‌توجه به منافع همسایه بزرگ جنوبی - روی یخ بحران نوشته‌اند؛ خطی سخت‌نابایدار که هم لغزنده است و هم به سرعت در گرمای تحولات آتی منطقه ذوب خواهد شد. در چنین شرایطی، دستگاه سیاست خارجی باید به جای آن که وقت خود را با مهره‌های به بن‌بست رسیده وزارت امور خارجه عراق تلف کند، ضمن درس گرفتن از مسائل افغانستان - که در جریان آنها، عملکرد

۱۳. دیر یاسین. دهکده‌ای عرب‌نشین در کناره غربی اورشلیم که یهودیان صهیونیست به تاریخ ۹ آوریل ۱۹۴۸، دوست و پنجاه و چهار تن از ساکنان آن را قتل عام کردند. هنگامی که صهیونیست‌ها وارد دهکده شدند جز پیر مردان و زنان و کودکان کسی در آن نبود. زیرا مردان در شهر کار می‌کردند.

۱۴. سای لای. دهکده‌ای در ویتنام جنوبی که اهالی آن به فرمان یک ستوان آمریکایی (کالی) قتل عام شدند.

۱۵. بنگرید به مقدمه کتاب: مرل. روبر (۱۳۶۹)، مرگ کسب و کار من است، بر گردان و مقدمه از احمد شاملو، تهران: زمان

۱۶. گروه خبرنگاران تایم (۱۳۸۱)، «بن لادن دیگر»، بر گردان از نیلوفر قدیری، همشهری: ۲۴ فروردین

۱۷. انگل. ریچارد (۱۳۸۰)، «القاعده» (تحلیل مجله دفاعی جینز درباره القاعده)، بر گردان از رضا اسدی، ایران: ۲۶ مهر

۱۸. فین. پیتز (۱۳۸۱) «تنها بازمانده»، بر گردان از شهرام جمالیان، همشهری: ۲۶ تیر، به نقل از واشنگتن پست.

۱۹. بی‌نام (۱۳۸۱)، «رد پای بن لادن»، همشهری: ۲۹ اردیبهشت

۲۰. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱)، «آمریکا و عراق، کم‌دی یا تر لزدی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی: مرداد و شهریور ۲۱. بنگرید به مقالات متعدد صاحب این قلم در نقد نظریه برخورد تمدن‌ها که در جرید و مجلات داخلی و خارجی و ویژه شماره‌های متعدد ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی منتشر شده است و در این مجال نمی‌توان به نشانی آنها اشاره نمود.

22. Willy Cluss (1995) New York Times, Sep. ۲۳. نیکسون. ریچارد، پیروزی بدون جنگ، صص: ۳۳۹-۴۰

۲۴. گوشه‌ای از فیلم پدر خوانده ۱. وقتی پیشنهاد قاچاق مواد مخدر - که از طرف خانواده تاتار گیا به دن کورلیونه ارائه شده - از جانب پدر خوانده (دن کورلیونه) رد می‌شود، سانی (پسر بزرگ خانواده) همچنان زده از پیشنهاد چرب تاتار گیا سخنی می‌گوید که پس از رفتن افراد رقیب، با هشداری پدرش مواجه می‌شود: هشداری که به او می‌گوید منافع ما با منافع خانواده رقیب متفاوت است و تو نباید نیت قلبی خود را با دشمن مطرح کنی.

۲۵. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱)، «پیام به ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی: فروردین و اردیبهشت

۲۶. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱)، «خوان هشتم، خوان یغمای خزر»، بهار: ۱۴ دی

۲۷. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی: فروردین و اردیبهشت

خودمان، منافع ملی ایران را به نقطه صفر نزدیک کرد. و چشم داشت دقیق به آنچه در مرزهای غربی کشورمان (ترکیه و عراق) می‌گذرد، گام‌های خود را از سیاست تنش‌زدایی فزاینده بگذارد و آموزه اعتمادسازی را تبدیل به پیمان‌هایی استراتژیک نماید که نه فقط حافظ منافع ملی ایران باشد، بلکه ملت‌هایی را که با ما فرهنگ و تمدن مشترک دارند نسبت به فرو رفتن در گرداب فرصت‌طلبی سیاستمداران کهنه کار بازمانده از کمونیسم روسی، هشدار دهد. نمی‌توان تا اجلاس تهران - که معلوم نیست حتی در صورت برگزاری چه دستاوردی برای ما داشته باشد - منتظر ماند و اجازه داد تازه مستقل شده‌های حرفه‌ای جهان اپورتونیزم سیاسی، آسیای مرکزی و قفقاز را تبدیل به جولانگاه کارتل‌ها و تراست‌های بزرگ آمریکایی کنند. برای تحقق چنان برنامه‌ای، دستگاه دیپلماسی ما به مردان بزرگ نیاز دارد...

منابع و پی‌نوشت‌ها

۱. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۰)، «مردان کوچک، لاف‌های بزرگ»، حیات نو: ۲۱ آذر
۲. قراگوزلو. محمد (۱۳۷۹)، «انتفاضه و روش‌های مقابله با دکترین یاول»، حیات نو: ۲۸ آبان
۳. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱)، «ساموریتی به انگیزی» حذف عرفات»، ایران: ۲۲ اردیبهشت
۴. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۰)، «فرصت‌هایی که با سیاست بوش به هدر رفت»، ایران: ۲۴ بهمن
۵. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱)، «در جست‌وجوی صلح»، ایران: ۲۹ فروردین
۶. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱)، «در مشترک فلسطین»، ایران: ۲۰ فروردین
۷. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۰)، «صهیونیسم در آچمز»، همشهری دیپلماتیک: ۲۸ اسفند
۸. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۰)، «در کاخ سفید چه خبر است»، ایران: ۲۵ اسفند
۹. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱)، «اجلاس شرم‌الشیخ و راه طولانی صلح»، ایران: ۲۴ اردیبهشت
۱۰. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۰)، «همیشه حق با غالب است»، همشهری دیپلماتیک: ۷ اسفند
۱۱. قراگوزلو. محمد (۱۳۸۰)، «افغانستان، پایان همایش بنیادگرایان»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، بهمن و اسفند
۱۲. گزارش ویژه مجله نیوزویک از قتل عام اسرای تسلیم شده طالبان و القاعده در منطقه دشت لیلی افغانستان در شماره (Agu.2002) منتشر گردیده است. بنگرید به برگردان و بلزتاب این گزارش در: رضایی نصیر. غلام‌رضا (۱۳۸۱)، «اسرار دشت لیلی».

○ چنین می‌نماید که رهبران کشورهای حاشیه خزر بیش از اندازه به وعده‌های قدرتهای فرامنطقه‌ای دل بسته‌اند و خطوط منافع ملی خود را - بی توجه به منافع همسایه بزرگ جنوبی (ایران) - روی یخ بحران نوشته‌اند؛ خطی ناپایدار که هم لغزنده است و هم به سرعت در گرمای تحولات آتی ذوب خواهد شد.